

نقد و بررسی کتاب:

«نقد قرآن»

تالیف: دکتر سها»

از سید محمدرضا علوی سرشکی

فهرست مطالب

پیشگفتار:	۷
مقدمه:	۱۳
پیش‌فرضها	۱۷
- دیدگاههای مولف «کتاب نقد قرآن» درباره «خدا»	۱۷
- دیدگاههایش ، درباره «خدای محمد» و «اسلام» و «قرآن»:	۱۷
- باز نقد ما بر گفته «نقد قرآن»:	۲۲
- چگونگی معنی کردن مولف «کتاب نقد قرآن» «قرآن» را:	۲۷
- «کتاب تفسیری» مورد استناد مولف «کتاب نقد قرآن»: ...	۳۳
توهمات سه‌گانه‌ی مؤلف «کتاب نقد قرآن»:	۳۹
۱- توهم «وجود تناقض» در «قرآن»:	۴۵
نظام سیاسی در قرآن	۴۹
ادعای «مولف کتاب نقد قرآن» اینکه «قرآن مدعی است که همه علوم در قرآن است»:	۵۴
۲- توهم مخالفت قرآن با «علوم تجربی» و «عقل»:	۵۷
طبقات آسمان‌ها:	۵۷
نقد و بررسی گفتار فوق:	۵۷
ستارگان زینت آسمان‌اند:	۵۹
بالا بودن آسمان:	۶۱
مسطح بودن زمین:	۶۴
مشرق و مغرب:	۶۶

- شیر از میان مواد «فضولات و خون»، بیرون کشیده می‌شود: ۷۰
- «قلب»، مرکز محبت و فهم: ۷۱
- خلقت بشر: ۷۴
- پاسخ ما به دکتر سها: ۷۴
- پیدایش قیافه مرد و زن در رحم پس از نطفه و علقه: ۷۵
- نقد ما به «کتاب نقد قرآن»: ۷۵
- ارزش علوم تجربی در «قرآن» و «اسلام»: ۷۹
- عدم نقش «علم حسی» در «اصول اخلاق» و «حقوق طبیعی»: ۸۲
- نقد ما بر «کتاب نقد قرآن»: ۸۲
- «انکار وجود روح» از طرف مولف «کتاب نقد قرآن»: ۸۹
- نقد ما بر مؤلف کتاب «نقد قرآن»: ۹۰
- ۳- توهم‌های دیگر مولف «کتاب نقد قرآن»:** ۹۵
- توهم اینکه منابع «قرآن»، همان «فرهنگ جاهلیت» است: ۹۷
- توهم اینکه «قرآن»، همچون کتابهای شعر «حافظ» و «سعدی» است: ۱۰۰
- نقد ما بر گفتار فوق «کتاب نقد قرآن»: ۱۰۰
- توهم اینکه قرآن، «دستور کشتن همه غیر مسلمانان را داده است»: ۱۰۲
- توهم اینکه قرآن، «دستور تصاحب همه اموال همه غیر مسلمان را داده است»: ۱۰۸
- توهم مولف «کتاب نقد قرآن»، مبنی بر اینکه «خطاهای نوشتاری در قرآن» است. ۱۱۰
- توهم‌اش درباره نظام خانواده و زن، در اسلام. ۱۱۳

- ۱۲۳ «مضاربه» و «قرض ربوی» و «مضاربه»
- ۱۲۹ توهم‌اش درباره زکات و خمس
- ۱۳۵ توهم‌اش درباره داستان حضرت نوح
- ۱۴۳ ضعف انسان در مقابل بعضی از حوادث:
- ۱۴۷ نتیجه‌گیری کلی

پیشگفتار:

بنام خدا

پس از تقدیم سلام و ادب نسبت به خوانندگان محترم باید عرض کنم که این کتاب که نقد و بررسی «کتاب نقد قرآن دکتر سها» است همچنان در حال «تکمیل و اصلاح» است و نیز ویرایش هم نشده، ممکن است غلط‌های تایپی و غیره نیز در آن باشد از خوانندگان محترم، عذرخواهی می‌کنم این بخاطر کثرت اشتغال است که اصلاحات دیگر به تاخیر می‌افتد عجالة این را در اینترنت عرضه کردم و از خوانندگان محترم هم می‌خواهم مرا در «اصلاح و تکمیل بیشتر آن»، یاری دهند و قبلاً از لطف‌شان متشکرم.

برادر کوچک شما سید محمدرضا علوی سرشکی

اوائل پائیز ۱۳۹۵ ه. ش.

4010

مقدمه:

از آنجا که نویسنده‌ای با اسم مستعار آنطور که خودش در اول کتاب‌اش به آن اعتراف می‌کند نقدی به فکر خودش بر «کتابی زده که آن کتاب یعنی قرآن، مدعی است تا قیامت کسی نمی‌تواند مثل آنرا بیاورد و مخالفین آنهم، ساکت ننشستند بلکه دانشمندان و فیلسوفانی از جاهلیت و پس از ظهور اسلام، در ردّ و نقض این ادعا، کوشیدند و مکرر همه این‌ها، کتاب قرآن را آنطور که در تاریخ آمده، مطالعه کردند اما در پایان از آوردن مثل آن کتاب، اظهار ناامیدی کردند»؛

اما در قرن حاضر، که «قرن پیشرفت علوم تجربی بشر» است «بعضاً آنرا در کشورشان بخاطر تبلیغات سوء‌ای که علیه آن قرآن و اسلام شده، آنرا سوزاندند» و «بعضاً همچون «مولف کتاب نقد قرآن» به نقد و رد آن، پرداختند» البته سوزاندن کتاب، رفتاری جاهلی است «اما نقد اگر بطور ۱- معقول و ۲- تفسیر صحیح و ۳- با مستندات معتبر همراه باشد مناسب پاسخ است یعنی مناسبت نقد و بررسی است اما آیا این کتاب، واقعاً «نقد قرآن» است و یا آنکه توهم «نقد» است و محتوایش، ارزش علمی و عقلی ندارد. این سؤال باعث شد که من به نقد و بررسی این کتابی که به «نقد قرآن تألیف دکتر سُها»، شناخته شده پردازم، امیدوارم نقد و بررسی من، نقد و بررسی بیطرفانه باشد و دقیقاً جنبه روشنگری و علمی داشته باشد.

و از آنجا که نقد هر ناقدی بر اساس ۱- تصور آن ناقد از موضوعات و محمولات آن کتاب مورد نقد و نیز تفاسیر جملات و مطالب «آن کتاب مورد نقد»، انجام می‌گیرد، سزاوار است ابتداءً ملاحظه و تحقیق شود که ۱- تصور این ناقد از «موضوعات» و «محمولات» قرآن، آیا تصویری صحیح است یا غیر صحیح و نیز ۲- اعتقاداتی را که راجع به مطالب و قضایا به اسلام نسبت می‌دهد و...

۳- تفسیرهایی که به «قرآن» و یا «دین اسلام» نسبت می‌دهد آیا صحیح و مطابق واقع است و یا خلاف واقع و پیشداوری‌هایی است که بر اساس «تصورات و تصدیقات غلط»، نسبت به موضوعات و محمولات و مطالب «قرآن»، داشته در نتیجه نقدهایی نامربوط و یا خلاف واقع، نموده است.
و لذا ما ابتداءً

۱- راجع به «تصور ناقد یعنی دکتر سها، راجع به خدایی که بان تلفظ می‌کند» و نیز نسبت به ۲- «مفهوم خدایی که به «قرآن» و «محمد آورنده قرآن»، نسبت می‌دهد» و سپس

۳- «راجع به پیشفرضها و مستندات تفسیری که به کمک آنها»، آن «تفسیرها را به قرآن نسبت می‌دهد»، می‌پردازیم تا قبل از ورود به نقد و

بررسی «کتاب نقد قرآن» از مقدار صحت و ارزش و اعتبار «معانی تصویری و معانی تصدیقی ناقد» و مستندات اش، (راجع به خدا و تفاسیر قرآن) آگاه شویم تا مقدار ارزش نسبت دادن آن معانی و تفاسیر، به «قرآن» و «محمد» آورنده آن، معلوم گردد. لذا ابتداء راجع به

۱- «دیدگاههای دکتر سها»، درباره «خدا»

۲- دیدگاههایش درباره «خدای محمد» و «اسلام» و سپس

۳- راجع به «نحوه تفسیر کردن دکتر سها»، قرآن را و بعد

۴- راجع به «کتب تفسیری مورد استناد دکتر سها»، می پردازیم.

۱- دیدگاههای مولف « کتاب نقد قرآن »

درباره « خدا »

۲- دیدگاههایش ، درباره « خدای

محمد » و « اسلام » و « قرآن »:

۱- اعتقاد نداشتن مولف کتاب «نقد قرآن» به «خدا»:

(- در آخر کتاب نقد قرآن:) «در مورد وجود خدا چه؟»

جواب این سؤال، ساده است. از این بهتر نمی‌شود که «در این جهان، خدایی عالم و عاقل و عادل و مهربان باشد». و ما به عنوان مخلوقات او، باید به او عشق بورزیم و از او اطاعت کنیم و او را به پرستیم.

اما مشکل اینجا است که تا زمان حاضر، ما هیچ دلیل معتبری بر وجود چنین موجودی نداریم».

اما اگر به مطالبی که نویسنده «نقد قرآن»، در قسمت‌های دیگر این کتاب‌اش مربوط به «روح و فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق و غیره»، که گفته توجه کافی کنیم، متوجه می‌شویم که نویسنده «کتاب نقد قرآن»، دیدگاهی کاملاً «حس‌گرایانه و پوزیتیویسمی و ماده‌گرایانه» دارد که با وجود چنین دیدگاهی (که فعلاً در جهان به بن‌بست رسیده است) نمی‌تواند درباره «اصول اخلاق نیک» و «حقوق طبیعی» و «اثبات خدا» و «روح غیر مادی»، بحثی عقلی و منطقی داشته باشد، علاوه بر آنکه وی حتی آگاهی به «فلسفه غرب» نداشته و به پیامدهای چنین دیدگاهی، آگاهی لازم را ندارد. همچنانکه از خود این دیدگاه هم، آگاهی لازم ندارد.

۲- فهم و تصور مؤلف «کتاب نقد قرآن»، از «خدا»:

ص ۱۹ - کتاب نقد قرآن:

اگر خدایی «در این جهان» باشد

نقد ما: تصور مؤلف «کتاب نقد قرآن» از «خدا»: غلط است زیرا «جهان»، محل و مکان و ظرف وجود خدا نیست اگر جهان ظرف وجود خدا، باشد وجود خدا قبل از خلقت جهان ناممکن می‌شد و این همان تناقض‌گویی درباره خدا است زیرا خدا، کسی است که خالق و ایجاد کننده جهان است یعنی زمان و مکان و آنچه در آن است را آفریده است اگر خود «خدا» هم داخل جهان باشد دیگر نمی‌تواند او خالق جهان و خدا باشد مثل اینکه بگوئیم «در رحم نوزادی مادر نوزاد بود» کذب این مطلب و تناقض‌گویی‌اش، روشن است. چنین خدایی که مؤلف کتاب نقد قرآن درباره‌اش می‌اندیشد، نه تنها اینکه «قابل اثبات» نیست بلکه وجودش، «محال» است.

دیدگاه‌هایش درباره «خدای محمد» و «قرآن» و «اسلام»:

۳- علاوه بر آنکه مولف در همان کتاب فارسی «نقد قرآن» اش، «خدای محمد» را نیز غلط، معرفی کرده است خدایی که قرآن او را «غیر قابل رؤیت» و «محیط بر همه چیز» و «همه چیزدان»، دانسته است - سوره نساء آیه ۲۶ ﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ سوره ق - آیه ۱۶ ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ قَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ سوره اعراف - آیه ۱۴۳ - ﴿قَالَ لَنْ تَرَانِي﴾

اما مولف کتاب «نقد قرآن» بر خلاف گفتار صریح «قرآن»، درباره «محیط بودن خداوند بر همه چیز» و «عالم بودن خداوند، نسبت به همه چیز»، برعکس، «خداوند مورد نظر قرآن» را خدایی «محاط» و «محدود» و «محتاج مکان» و «دارای دست و پا» و «جاهل به شناخت بی واسطه مخلوقات اش»، معرفی می‌کند و آنرا به «خدای محمد و قرآن»، نسبت می‌دهد و حتی «خدای قرآن» را «ستمگر»، معرفی می‌کند یعنی می‌گوید قرآن خداوند را ستمگر هم می‌داند او می‌خواهد با این دروغ‌هایش در اول «کتاب نقد قرآن اش»، خواننده را نسبت به «قرآن» و «خدای قرآن»، بدبین کند. اینک عین عبارت مولف «کتاب نقد قرآن»:

(- کتاب نقد قرآن ص ۲۵۸ - درباره «خدای محمد» می‌نویسد:

«خدایی که محمد در قرآن، معرفی کرده»

است خدایی است انسان‌گونه و با صفاتی متناسب یک سرکرده یا پادشاه عرب. خدایی که بر تخت پادشاهی (عرش) «نشسته» و «از آنجا، ماموران (ملائکه) را برای انجام کارهای مختلف، مثل خبر گرفتن از اعمال بندگان و اداره امور جهان، اعزام می‌کند».

«خدایی که حرکت می‌کند»، «دست»

دارد،... «ظلم می‌کند».

باز نقد ما بر گفته «نقد قرآن»:

آنچه «کتاب نقد قرآن» درباره «خدای قرآن»، می‌گوید، همان «خدای مسیحیت» بلکه بدتر از آن است یعنی خدای «وهابیها» و بالاخص «خدای تروریست‌های وهابی» است که خدای آنها، دارای دست و پا است و حرکت می‌کند و شکل انسان است و در عرش نشسته است و از بندگان خبر ندارد و توسط ملائکه فقط از آنها با خبر می‌شود نه خدای واقعی، که قرآن درباره‌اش به موسی می‌گوید - لن ترانی - یعنی هرگز من دیدنی نیستم و نیز قرآن، آن خدا را محیط بر همه چیز می‌داند در حالیکه «خدای دیدنی»، «محیط بر همه»، چیز نیست بلکه محاط و محدود است.

و خدائیکه در عین محیط بودن بر همه چیز، به هر کس از رگ

گردنش به او نزدیک تر است ﴿مَنْ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ جِبِلِّ الْوَرِيدِ﴾ سوره ق آیه ۱۶ و... و آنطور که در قرآن در سوره طه - آیه ۹۸ - می فرماید: ﴿وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ - یعنی همه چیزدان است سوره بقره - آیه ۲۹ - ﴿وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ - خلاصه اینکه ملائکه برای خدا خبر نمی برند و نیازی ندارد تا توسط ملائکه از کار بندگان اش با خبر شود بلکه خدا همه چیزدان است لکن توسط ملائکه به انبیاء اش خبر می رساند این است خدای قرآن و خدای محمد.

- خداوندی که بگفته قرآن «رحمن و رحیم» است بلکه «ارحم الراحمین» است سوره نساء - آیه ۴۰ - چهلم ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَهُوَ عَظِيمٌ﴾ - ترجمه: خداوند ذره ای به کسی ظلم نمی کند و اگر کسی، کار خوبی بکند چندین برابر به او اجر می دهد. و امر به عدالت و احسان می کند - ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ و پیغمبرش بگفته قرآن نیز نه تنها - بالمومنین «رؤف» «رحیم» - است بلکه نسبت به همه «بشرهای مسلمان و غیر مسلمان»، رحمة للعالمین است و رسول خدا در تمام عمرش، هیچ جنگی را شروع نکرد مگر وقتی که مسلمانان مورد تجاوز متجاوزان و ستمگران قرار گرفتند و خداوند در سوره ممتحنه آیه هشتم می فرماید اگر مشرکین مکه، مسلمانان را نمی کشتند و از خانه هایشان بیرون نمی کردند می بایست مورد عدالت و رحمت قرار می گرفتند در نتیجه

مشرکین که شماها را از خانه‌های تان بیرون نکردند و به شما تجاوز و ظلم نکردند سزاوار است مورد عدالت و محبت شما قرار گیرند. این است دستور صریح قرآن.

- ابن تیمیه رهبر نخستین وهابیه‌ها در جلد پنجم کتاب الفتاوی الکبری صفحه ۲۳-۲۱ می‌نویسد: انه لیس فی شیئ من ذلک (یعنی الآیات) نفی الجهة و التحیز عن الله و لا وصفه بما يستلزم لزوماً بیناً نفی ذلک.

ترجمه و مضمون عبارات فوق: در هیچکدام از آیات قرآن، مکان و جهت، از خدا نفی نشده یعنی با مکان داشتن خدا و جهت داشتن خدا، منافات ندارد. (یعنی خدا، دارای جسم و مکان است).

- ابن قیم رهبر دیگر وهابیه‌ها در کتاب مختصر الصواعق المحرقة - چاپ ۱۴۰۵ - صفحه ۱۱۳ - می‌نویسد: فانظر ماذا تحت تنزیه المعطلة النفاة بقولهم: ان الله لیس بجسم و لا جوهر و لا مرکب و لا تقوم به الاعراض و لا یوصف بالابعاض... و لا تحیط به الجهات و لا یقال فی حقه، این

- ترجمه و مضمون عبارات فوق ابن قیم: بین (اشاره به اکثریت مسلمانان) چگونه جسم بودن و مکان داشتن و اجزاء داشتن را در خدا، نفی می‌کنند (یعنی چرا اکثریت مسلمانان نفی می‌کنند یعنی می‌گویند خدا دارای جسم و مکان و اجزاء نیست)

یعنی رهبران وهابیت، صریحاً خدا را جسم و دارای مکان و همچون انسان، دارای دست و پا و غیره می‌دانند و خدایی را که مولف «کتاب نقد قرآن»، معرفی کرده دقیقاً همان «خدای مسیحیت» و «وهابیت» است نه خدای قرآن که قرآن، خداوند را نادیدنی و محیط به همه چیز و همه چیزدان می‌داند نه جسم و نه محاط و نه محدود و نه دیدنی یعنی خداوندی که محیط بر همه چیز است و همه چیز دان است و بر هر کاری قادر و توانا است و نیازی به هیچ چیز و هیچ کس ندارد.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدًا﴾.

- و در «پایان این کتاب نقد و بررسی»، روشن خواهد شد که «اسلامی را که آقای دکتر سها در کتاب نقد قرآن اش»، معرفی می‌کند «اسلام واقعی مورد قبول اکثریت مسلمانان نیست» بلکه «اسلام وهابیت و تروریست‌های تکفیری طالبان و داعش و بوکوحرام و امثال اینها» است که نه تنها همه غیر مسلمانان را واجب القتل می‌دانند بلکه اکثریت مسلمانان را (که به اعتقادات شرک‌آمیز آنها، مثل جسم دانستن خدا و امثال اینها، اعتقاد ندارند) را واجب القتل می‌دانند یعنی «دکتر سها»، اسلام را در این «نقد قرآن» از «چشم و عینک اقلیتی وهابی و تروریست» می‌شناسد و به آن، اشکال می‌کند نه به «اسلام واقعی و اسلامی که مورد قبول اکثریت مسلمانان جهان است».

**چگونگی معنی کردن مولف «کتاب نقد
قرآن» «قرآن» را:**

- باز مولف «کتاب نقد قرآن»، در واقع، به مطالب مورد نظر «قرآن»، نقدی نکرده زیرا مقصود و مطالب قرآن را (آنطور که بعداً می‌آید) درست نفهمیده و برداشت‌های غلطی کرده که در واقع، «اشکالات‌اش» به همان «برداشت‌های غلط خودش» است نه مطالب قرآن و متوجه نشده که مقصود مولف و متکلم یک کتاب، تنها از یک «جمله» فهمیده نمی‌شود و باید «یک جمله در کلام متکلم» را با توجه به «همه جملات‌اش»، معنی کرد و متکلم در «مجموعه کلام‌اش و کتاب‌اش»، مقصودش را به خوانندگان می‌فهماند و تنها استناد، به «یک جمله بریده شده از سایر کلام و کتاب‌اش»، چه بسا، خواننده را به درک معنی غلطی که مقصود متکلم نیست به اندازد.

البته بعضی از عبارات «آیات قرآن»، مبهم است و قرآن نیز به مبهم بودن و حتی متشابه بودن بعضی از آیات، تصریح می‌کند در مقابل بعضی دیگر از «آیات» که «معنای واضح و روشن و صریح دارند»، قرآن به پیروی از آنها، دستور می‌دهد و قرآن درباره «آیات متشابهی» که امکان دارد خواننده را به اشتباه باندازد فرموده که به «آیات محکمات»، توجه کنید و نه به «آیات مبهم و متشابه»، و در سوره نحل می‌فرماید تفسیر قرآن در موارد اختلافی، با رسول خدا است

سوره نحل - آیه ۴ ﴿وَإِنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾

ترجمه: ما نازل کردیم به تو، قرآن را تا اینکه تو روشن و بیان کنی

برای مردم آنچه را برای آنها، نازل شده است یعنی تفسیر قرآن را.

- آیه ۶۴ ﴿وَمَا نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تِبْيَانٌ لِّمَنَ الَّذِي اٰخْتَلَفَ فِيهِ﴾

ترجمه: ما نازل نکردیم بر تو قرآن را مگر برای اینکه تو بیان و روشن کنی برای مردم آنچه را در آن، اختلاف دارند.

اما نویسنده «کتاب نقد قرآن» به «آیات متشابه»، استدلال می‌کند و خصوصاً «احتمالی» را که «خلاف عقل» یا «علم تجربی» است (که آن احتمال قطعاً مقصود خدا نبوده) را تایید می‌کند و آنرا مدلول آیه، اعلان می‌کند که قطعاً کاری، خلاف است.

در صورتی که تمام «کتاب‌های بشری، اعم از فلسفی و یا علوم تجربی» با گذشت تاریخ، قسمت‌هایی از آنها، باطل اعلان شده است ولی «قرآن» در طول تاریخ، هیچ مخالفت صریح و نصی بر خلاف «عقل» و یا «علم تجربی قطعی»، ندارد و همین، بهترین دلیل بر این است که این «کتاب قرآن»، «کتاب بشری نیست» خصوصاً آنکه «کسی که آنرا از طرف خدا آورده است حتی سواد نوشتن و خواندن را نداشته است» اما کتابی آورده است چنانچه گفتیم، کتابی بی نظیر در تاریخ بشری است و پس از هزار و چهارصد سال و تحول علوم جدید باز هیچ خلاف «علم» و یا «عقل» در آن، نیست.

در هر حال، در قرآن حتی یک مطلب پیدا نمی‌شود که نص در مخالفت با «علم قطعی تجربی» و یا با «عقل»، مسلم باشد که همه

مفسرین به دلالت قرآن بر آن، اتفاق داشته باشند و در عین حال، مخالف «علم» یا «عقل» باشد.

«کتب تفسیری» مورد
استناد مولف «کتاب نقد قرآن»:

کتاب تفسیری مورد استناد «کتاب نقد قرآن»:

- و لذا کتابهایی به نام کتابهای تفسیر برای بیان معنی واقعی قرآن بنام تفسیر قرآن تالیف شده که نویسنده «کتاب نقد قرآن»، مدعی است که برای فهم معنی آیات که بانها استناد کرده است اما وقتی کتب مورد استنادش را در اول این نقد، نام می‌برد، روشن می‌شود که مقصودش کتب تفسیری عامه مسلمین (غیر شیعه) است که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند و به کتب شیعه، «پیروان عترت» مراجعه نکرده است که رسول خدا در حدیثی متواتر برای پس از خودشان در کنار «قرآن»، تنها «ائمه عترت‌شان» را به عنوان «مرجعی بدون خطاء»، معرفی می‌کنند که «مراجعه کننده به مجموعه قرآن و ائمه عترت، پیروان را از گمراهی نجات می‌دهد» که مفهوم مخالفت این حدیث متواتر این می‌شود که «مراجعه به ائمه غیر عترت باعث گمراهی می‌شود» و کتب مورد استناد نویسنده کتب اکثریت مسلمانان و عامه مسلمین است که از «ائمه غیر عترت»، نقل شده که به شهادت رسول خدا در مفهوم مخالف «حدیث ثقلین متواتر»، پیروی از «ائمه غیر عترت»، وسیله گمراهی، شناخته شده است یعنی مستند نویسنده کتاب «نقد قرآن» همان کتابهای پیروان «ائمه غیر عترت» هست که عقلاً و شرعاً، به شهادت رسول خدا، هیچ اعتباری ندارد (یعنی احتمال دارد مطابق واقع باشد و احتمال دارد مطابق واقع نباشد و به قول معروف - اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال) -

حدیث متواتر ثقلین: قال رسول الله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا ابداً

مفهوم موافق این «حدیث متواتر» این است که رسول خدا می فرماید: پس از من هر که از «قرآن و عترت»، پیروی کند هرگز گمراه نمی شود.

مفهوم مخالف این «حدیث متواتر»، این می شود که هر که از «ائمه غیر عترت» پیروی کند گمراه می شود.

- «کتاب نقد قرآن» ص ۲۳ -

(می نویسد: ...) سنت هم فقط سنت معتبر، شامل کتب معتبر احادیث نبی، مخصوصاً صحیحین «بخاری» و «مسلم» و شامل «سیره رسول الله ابن اسحاق» و «ابن هشام» و «تاریخ طبری»

ص ۵۳ - در تفسیر سوره سجده از - صحیح «بخاری» و صحیح «مسلم» و صحیح «ابن حبان» و سنن «نسائی» و سنن «ابی داود».

ص ۷۵ - در تفسیر طبقات آسمان - به کتاب «المستدرک علی صحیحین» - سنن «ابی داود» - سنن «ابن ماجه» - «احادیث المختاره» (استناد می کند) -.

ص ۸۶ - صحیح «مسلم» - صحیح «ابن حبان» - سنن «نسائی» - تفسیر «طبری» - ص سنن «ترمذی» و تفسیر «طبری»، (استناد می کند)

(و یا کتاب نقد قرآن در فصل دوم در

صفحه صد و بیست و هشتم ۱۲۸ - علی بن
ابی طالب را خلیفه چهارم می‌داند که این از
عقاید «مسلمان غیر شیعه» است: مثلاً
می‌نویسد: (خلیفه چهارم علی - ...)

یعنی مولف «کتاب نقد قرآن» به «کتب شیعه» که از «ائمه
عترت»، نقل تفسیر می‌کند نقل تفسیر نمی‌کند و تنها به کتب تفسیری
«ائمه غیر عترت» استناد می‌کند که واقعاً طبق «حدیث متواتر ثقلین»،
هیچ اعتباری ندارند.

توهمات سه‌گانه‌ی مؤلف «کتاب نقد قرآن»:

- ۱- توهم وجود «تناقض در قرآن»
- ۲- توهم مخالفت «قرآن» با «علوم تجربی»
- ۳- توهم‌های دیگر

خلاصه اینکه پس از بیان این نکات باید گفت که عمده اشکالات این کتاب «نقد قرآن»، «اشکالات عقیدتی» است که نه اینکه اختصاص به «قرآن»، ندارد بلکه اختصاص به دین اسلام هم ندارد و مربوط به همه ادیان الهی است و جواب آنها را هم همه ادیان الهی، در کتب عقیده‌ای‌شان داده‌اند و بهترین جوابها را مسلمانان و بالاخص شیعه در کتب عقیدتی و کلامی‌شان داده‌اند و اینجانب هم با توجه به تمام اشکالات جدید و اخیر بروز، در سایت‌ام در کتاب «علم و عقل و دین» و کتاب «اثبات خدا» و کتاب «اثبات نبوت» و «امامت» داده‌ام و تنها، می‌ماند سه اشکال «کتاب نقد قرآن» که اینک به آنها می‌پردازیم:

توهمات کتاب «نقد قرآن»:

۱- توهم «وجود تناقض» در «قرآن»:

تمام ادعاهایی که کتاب نقد قرآن درباره «وجود تناقض» در «قرآن»، کرده است به تفسیرهایی برمی‌گردد که او نسبت به بعضی از آیات، قطع نظر از آیات دیگر قرآن، نموده است و یا تفسیرهای عامیانه عامه مسلمین غیر «پیروان عترت از ائمه معصومین» که عمدهٔ دربار بعضی از مسائل عقیدتی است مثل مسئله جبر و تفویض و مسئله‌ای که با توجه به تفسیر ائمه عترت که تفسیرشان از یک آیه با توجه به «سایر آیات قرآن و مجموعه قرآن» است هیچ تناقضی در قرآن، وجود ندارد و نیست.

آری اشکالات آقای دکتر سها برمی‌گردد به عقائد «عامه مسلمین» غیر پیروان عترت، که در موارد زیادی، عقائد «عامه مسلمین»، مخالف قرآن و سنت متواتره است مثل عقیده‌شان درباره «امامت» که «هر سلطان‌ای را گرچه فاسق و جاهل باشد»، امام واجب‌الاتباع می‌دانند و یا درباره جبر و تفویض و مسئله عدالت خدا، که نویسنده در فصل‌های ششم، هشتم، دهم و شانزدهم و غیره به آنها پرداخته است که طبق تفسیر «ائمه عترت»، هیچ تناقض در قرآن نیست.

زیرا طبق گفته «ائمه عترت» (از اوصیاء رسول خدا ص) هم عقیده به جبر مطلق، غلط است و هم عقیده به تفویض مطلق، غلط است یعنی اینکه بگوئیم همه چیز و همه کارها حتی رفتار انسانها به اراده

خداوند است و ما هیچ اختیاری در کارهایمان از خودمان نداریم گفتاری خطاء و غلط و خلاف واقع است زیرا بالبداهة ما می دانیم که در کارهایمان، فاعل مختاریم اگر کار خوبی بکنیم مستحق مزد و تشویق هستیم و اگر کار بدی بکنیم و به کسی ضرر برسانیم و ظلم کنیم، مستحق مجازات هستیم.

همچنانکه اعتقاد به «تفویض مطلق» هم غلط و خطاء و خلاف واقع است زیرا ما هم در کارهایمان کم و بیش تحت تاثیر دیگران و شرائط محیطی و مقدرات الهی هستیم به اینکه اگر خداوند صلاح ندارد ما باشیم مرگ ما را می رساند زیرا وجود ما و قدرت ما، همه از خدا است و می تواند هر کدام آنها را هر وقت بخواهد بگیرد لکن خداوند هیچ کاری را بدون مصلحت نمی کند چه آن مصلحتی برای منافع شخص فاعل باشد و یا مصلحتی برای دیگران و جامعه همچنانکه اگر خداوند بخواهد کاری ما، انجام دهیم که بدون دادن آگاهی بما، ممکن نیست آن آگاهی را بما می دهد چنانچه انبیاء هدایت شان را با وحی از طرف خدا انجام می دادند و نیز مادر موسی اینکه فرزندش را در جعبه ای گذارد و در رود نیل انداخت تا به دست سربازان فرعون نرسد و آنها فرزندش را نکشند به الهام الهی بود.

امام صادق درباره جبر و اختیار می فرماید هیچکدام مطلق نیستند و واقعیت چیزی میان این دو است.

لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین -

عامه مسلمین و کسانیکه به علوم اوصیاء رسول خدا توجه نمی‌کنند در تفسیر قرآن میمانند و چه بسا خیال می‌کنند در قرآن، تناقض است چون ظاهر بعضی آیات بدون توجه به آیات دیگر، موجب می‌شود خیال کنند «جبر مطلق» است و از بعضی دیگر آیات بدون توجه به سایر آیات، موجب شود خیال کند «تفویض مطلق است و خداوند هیچ دخالتی در رفتارهای بشر نمی‌کند» در حالیکه فرستادن انبیاء و حمایت خدا از آنها، خود، نوعی دخالت در زندگی و رفتار بشر است اما دخالتی خیر است و همه دخالت‌های خدا خیر است چنانچه او به موسی معجزه داد و او فرعونیان را در دریا غرق کرد و بالاخره موسی و پیروانش را از نابودی نجات داد و پیروز کرد و...

نظام سیاسی در قرآن

«کتاب نقد قرآن» ص ۶۱۸ - در فصل سیزدهم (فصل

سیاست در قرآن) ص ۶۱۸ - می نویسد:

سکوت نسبی قرآن و سنت، در مورد

سیاست:

قرآن و سنت در مورد سیاست، ساکتند

پاسخ ما: اینکه مولف «کتاب نقد قرآن»، چون «شیعه» نبوده و

از عقاید شیعه و پیروان عترت هم، آگاهی نداشته است،

۱- خیال کرده «قرآن» و «سنت»، درباره سیاست و سیاستمداران و

رهبران سیاسی جامعه، سکوت کرده است و تکلیف «رهبری نظام

سیاسی جامعه مسلمانان» را تعیین نکرده است آنطور که در فصل

سیزدهم ادعا کرده است

۲- و یا اینکه خیال کرده، «قرآن»، عدالت را تنها برای مومنین به

اسلام، لازم می داند آنطور که در «فصل یازدهم» ادعا کرده است؛

۳- همچنانکه خیال کرده که قرآن و اسلام، غارت اموال غیر

مسلمان را و ظلم به غیر مسلمانان را جایز می داند آنطور که در «فصل

دوازدهم و چهاردهم و پانزدهم»، ادعا کرده است

نقد ما: در حالیکه قرآن در آیاتی صفات و شرائط رهبری نظام

مسلمانان را در قرآن تعیین کرده است که اجمالاً و لا اقل مراجعه به این

آیه ۱۲۴ سوره بقره که می فرماید ﴿لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ - می فرماید که

«رهبری و امامت به ستمگر نمی رسد» بطلان این ادعاهای مولف

«کتاب نقد قرآن» را روشن می‌کند و نیز آیات دیگری که در کتب امامت در شیعه، بطور مفصل بیان شده است و نیز در «سنت» در «حدیث ثقلین متواتر»، رسول خدا که فرموده -

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا ابدا -

من میان شما دو یادگار گرانبها را می‌گذارم که اگر از این دو، پیروی کامل نکنید هرگز گمراه نمی‌شوید یکی «قرآن» و دیگری «ائمه عترت» اند؛

یعنی اگر از «ائمه عترت» به عنوان «رهبر پس از من»، پیروی نکنید حتماً گمراه می‌شوید و در غدیر خم و غیره دقیقاً اولین از ائمه عترت که خلیفه بلا فصل و مشروع رسول خدا بود یعنی «علی بن ابی طالب» را تعیین کرد که پس از علی، همانا اوصیاء علی، خلفای رسول الله هستند که آخرین و دوازدهمین آنها مهدی آل محمد است. پس ادعای اینکه «قرآن» و «سنت»، نظام «امامت و خلافت و سیاست» پس از رسول خدا را تعیین نکرده است ادعایی خلاف واقع و باطل و غلط است و نیز در آیه هشتم سوره ممتحنه، عدالت و نیکوکاری را عام می‌داند که اجرای عدالت و نیکوکاری برای همه مسلمانان و همه غیر مسلمانان، لازم است بجز آنان که به مسلمانان ظلم و تجاوز کنند چه «متجاوز، مسلمان باشد و یا غیر مسلمان»، باید متجاوز، مجازات عادلانه بشود و مسلمان شدن هم اجباری نیست -

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ - سوره بقره - آیه نازل شده در مدینه، ﴿لَكُمْ
دینکم ولی دین﴾ - سوره کافرون - نازل شده در مکه

ادعای «مؤلف کتاب نقد قرآن» اینکه «قرآن مدعی است که همه علوم در قرآن است»:

زیرا در قرآن در سوره یوسف آیه ۱۱۱

آمده که قرآن تفصیل کامل و همه چیز است ﴿تفصیل کل شی وهدیٰ ورحمة لقوم یؤمنون﴾ و در سوره نحل آیه ۸۹ آمده که قرآن بیان هر چیزی است ﴿تبیانا لکل شیء﴾

«نقد ما بر ادعای فوق» این است که در اول قرآن آمده است.

﴿ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین﴾ - یعنی این کتاب قرآن، هدایت برای «متقین» است - و یا در آیه فوق، دارد که هدایت و رحمت برای «مومنین» است نه برای «همه مردم» زیرا دین درباره «باید و نبایدها» است نه درباره «هست‌ها» که به «علم»، مربوط می‌شود و «کتاب دین» یعنی «کتاب باید و نبایدهای الهی» گرچه عقاید دینی همچون جزء دین بلکه رکن دین است اثبات و بیان آنها هم از دین و مربوط به کتاب دین است و بیان تاریخ هم برای گرفتن عبرت‌ها است برای «متقین» که قرآن کتاب «هدایت متقین» است و هر آنچه برای «هدایت متقین»، لازم است در قرآن هست نه اینکه قرآن کتاب ریاضی و یا تجربی است و همه مسائل ریاضی و تجربی در آن است یعنی کتاب دین الهی، کتاب «باید و نبایدهای الهی» است که «روش صحیح زندگی کردن دینی» را نشان می‌دهد درباره روش صحیح زندگی

کردن است چه باید کرد (چه عقائدی باید داشت چه حرفهای می توان زد و یا باید گفت و چه رفتاری باید کرد و چه رفتاری نباید کرد و...) یعنی آنچه برای «هدایت متقین» و مومنین، لازم است در این کتاب قرآن آمده است کلیات اش اما جزئیات و فروعش به بیان «رسول خدا» واگذار شده است آنطور که در سوره نحل بیان فرموده ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ

الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَ لَهُم مَّا نَزَّلْنَا لَكَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ (آیه ۴۴ و ۶۴)

آنهم بطور کلی، نقشه صحیح زندگی کردن بشر را نشان می دهد تا جهت حرکت صحیح، مشخص شود (همچون بیان اصول صحیح اخلاق و ازدواج و معاملات و غیره)

و اگر در کتب دینی و الهی، گفته شود این کتاب، همه چیز را بیان کرده است یعنی همه چیز را درباره «ارزش ها و باید و نبایدهای دین»، بیان کرده است.

- همچنانکه در اول «کتب ریاضی»، اگر گفته شود همه مسائل در این کتاب، حل شده، مقصودش مسائل ریاضی است نه حل مشکلات طبابت و یا فیزیک و شیمی و اقتصاد و غیره - آقای دکتر سها، متوجه این نکته نشده و خیال کرده که آن، بیان کلی بقول مطلق همه علوم دینی و غیر دینی است و اشکال کرده «که همه چیز در هزاران کتاب هم نمی گنجد چگونه ممکن است در یک کتاب بگنجد» - دکتر سها، اشکال اش را در مقدمه کتاب اش آورده است ص ۲۰

- «غلط بودن ادعای همه چیز داشتن قرآن که بدیهی است، همه چیز در هزاران کتاب هم نمی‌گنجد چه رسد در یکی کتاب.»

۲- توهم مخالفت قرآن با «علوم تجربی» و «عقل»:

اما ادعای دکتر سها، اینکه قرآن در مواردی «مخالف عقل و علوم تجربی» است ادعایی است از طرف نویسنده «کتاب نقد قرآن» که بزودی روشن می‌شود که این ادعا، بخاطر غلط معنی کردن قرآن و یا ضعف علمی و عقلی نویسنده «کتاب نقد قرآن» است:

طبقات آسمان‌ها:

- «کتاب نقد قرآن»، در فصل دوم، فصل خطاهای علمی قرآن

ص ۷۴ می‌نویسد:

وجود «آسمان هفت‌گانه» که «مسیر حرکت سیارات هفت‌گانه» (شامل خورشید و ماه و...) بحساب می‌آید و همچنین وجود عرش و کرسی (در قرآن آمده است)، در دوره جاهلیت قبل از محمد، رایج بوده است و محمد همان مفاهیم را از محیط بدوی، گرفته و وارد قرآن کرده است.

نقد و بررسی گفتار فوق:

مؤلف کتاب نقد قرآن، «طبقات هفت‌گانه‌ای که قرآن برای آسمان‌ها» می‌فرماید را به «مسیرهای هفت‌گانه خورشید و ماه و بعضی از ستارگان» معنی کرده که کاملاً هم غلط و هم خلاف ظاهر است

بلکه خلاف صریح قرآن است بالاخص آنکه خداوند در سوره صافات، آیه ششم می فرماید ﴿زینا السماء الدنيا زینة الكواكب﴾ آیه ۶ - «ما آسمان دنیا را به وجود ستارگان زینت کردیم» یعنی «آسمان دنیا که پائین ترین آسمانها است» که محل این ستارگان است تنها آسمان دنیا، نامیده می شود یعنی همه ستارگان و ماه و خورشید، در «آسمان دنیا» هستند که محل همه ستارگان و ماه و خورشید است و این «محل مجموعه ستارگان» می شود آسمان نه آنطور که مولف «کتاب نقد قرآن» توهم کرده است «مسیر خورشید» یک آسمان باشد و مسیر ماه یک آسمان دیگر باشد و مسیر فلان ستاره باز آسمان دیگر باشد و مسیر ستاره دیگر باز آسمان دیگر باشد که آسمان هفتگانه را به «هفت مسیر چند ستاره» و مسیر ماه و مسیر خورشید معنی کنیم که چنین معنی کردن آقای دکتر سها، هر «آسمان» را به مسیر «یک ستاره» کاملاً، گفتاری غلط و خلاف فهم عرف و عقلاء و قرآن است.

ستارگان زینت آسمان اند:

سوره صافات - ﴿انازینا السماء الدنیابزینة﴾

الکواكب ﴿آیه ۶﴾

سوره ملک - ﴿ولقدزینا السماء الدنیابمصایب﴾

(آیه ۵)

سوره فصلت - ﴿وزینا السماء الدنیابمصایب﴾

(آیه ۱۲)

کتاب نقد قرآن در فصل دوم به آیات فوق که ستارگان را زینت بخش و مصایب قرار داده است اشکال می‌کند که آیا ستارگان چراغ یا لامپ هستند:

البته که ستارگان موجب زیبایی آسمان،

می‌شوند.

اما آیا اینکه ستارگان چراغ یا لامپ،

هستند، حرف درستی است؟

نقد و بررسی گفتار فوق:

نویسند و یا نویسندگان «کتاب نقد قرآن»، گویا معنی تحت اللفظی بعضی از کلمات عربی را هم نمی‌دانند که مصایب را به لامپ یا چراغ ترجمه کرده‌اند در حالیکه مصایب در اصل، وسیله صبح شدن بوده که مثلاً خورشید است بمعنی «روشن کننده محیط» اما مجازاً به

چراغ که در عربی، آنرا سراج می‌گویند، گفته شده است که سراج بمعنی «چراغ» است در حالیکه «سراج» و «چراغ» یک «مصدق مصباح» است نه معنی «مصباح»؛

و به عبارت دیگر «مصباح و مصابیح» به چیزهایی گفته می‌شوند که روشن‌کننده‌اند یعنی نورافشانی می‌کنند که می‌تواند یک مصداق آن، خورشید و مصداق‌های دیگر آن، ستارگان و چراغ و لامپ و نورافکن و غیره باشد. حال چه کسی می‌تواند انکار کند که «ستارگان روشن‌کننده‌اند».

قرآن فرموده که ستارگان علاوه بر آنکه زینت هستند، همچنین روشن‌کننده در شب هم هستند. این گفته قرآن، کجایش غلط و نادرست است که آقای دکتر سها در کتاب نقد قرآن اش می‌نویسد:

«این گفته قرآن، حرف درستی نیست».

بالا بودن آسمان:

«کتاب نقد قرآن» در همان فصل دوم، در ص ۶۶ - می گوید قرآن گفته که آسمان بالا، است:

آسمان بالا نگه داشته شده است

والسقف المرفوع

ترجمه: قسم به آسمان که بالا است

(بعد در صفحه بعد یعنی صفحه ۶۷ شصت و هفت می نویسد):

بالا بودن آسمان هم، غلط است.

تصور کنید کروی زمین را بصورت معلق

در فضا. بالا و پائین ندارد.

- ما بصورت قراردادی (نه واقعی) آنچه را

روی زمین است یا بسمت زمین است «پائین»

- و سمتی که از زمین، دور می شود را «بالا»

می نامیم. این «قرارداد اعتباری» «غیر واقعی»

است.

نقد و بررسی:

مولف، گویا فرق «مفهوم‌های قراردادی» و «مفهوم‌های نسبی

واقعی» را متوجه نشده است که مفاهیم قراردادی، قابل تغییر است مثلاً

قرارداد انسانها در ترافیک، این است که از سمت راست خیابان، حرکت

کنند زیرا قبل از پیدایش گاری و درشکه و ماشین، دو نفر که مخالف هم حرکت می‌کردند وقتی بهم می‌رسیدند یا از طرف راست و یا از طرف چپ طرف مقابل، حرکت می‌کردند یعنی از اینکه از طرف راست و یا چپ طرف مقابل حرکت کنند آزاد بودند اما پس از پیدایش «گاری و درشکه و ماشین»، این بلا تکلیفی انتخاب طرف راست یا چپ جاده، مشکل بوجود می‌آورد و لذا در غیر انگلستان، گاری‌چی‌ها و درشکه‌چی‌ها قرارداد داد کردند که هر کدام از طرف راست جاده، حرکت کنند و ماشین یا گاری که از «طرف مقابل»، می‌آید را «طرف چپ»، خودشان قرار دهند و همین قرار داد، جهانی شد در حالیکه اگر همان وقت «عکس این قرارداد»، را قرارداد می‌کردند که «گاری‌ها و درشکه‌ها و ماشین‌ها، از طرف چپ جاده حرکت کنند، همان جهانی می‌شد» اینک حرکت از طرف چپ جاده، صحیح می‌شد پس چیز قراردادی، می‌تواند بر عکس هم بشود،

اما آیا «بالا بودن آسمان» و «پائین بودن زمین» نسبت به «ما بشرها»، در میان «مفاهیم مورد استفاده بشر» از «مفاهیم قراردادی» است که «می‌تواند با قرارداد جدید، برعکس شود» یا از «مفاهیم واقعی نسبی» است یعنی «زمین»، واقعاً زیر پا است و آسمان واقعاً، بالای سر است نسبت به «ما انسانها»، یا آنکه این، یک امر قراردادی است و می‌تواند عکس آن هم قرارداد کرد یعنی آسمان را زیر پا و زمین را بالای

سر قرار داد کرد؟!!!

نویسنده «کتاب نقد قرآن»، «امر واقعی» را که می‌تواند «مطلق» باشد مثل آب، خاک، سنگ و... یا می‌تواند نسبی باشد همچون بالا بودن آسمان و پائین بودن زمین نسبت به ما انسانها که ساکنان زمین هستیم، واقعیتی «نسبی» است را با امر «اعتباری و قراردادی» اشتباه گرفته است که می‌توان در «امر قراردادی»، «عکس آن هم، قرارداد کرد» یعنی از راست خیابان رفتن را با قراردادی اجتماعی، برعکس کرد و از چپ رفتن را همچون سابق انگلستان، الزامی کرد. اما «امر واقعی»، دو گونه است واقعی مطلق مثل اینکه آب مایع است و سنگ جامد است اما بالا و پائین، مثل «علت و معلول»، امر واقعی نسبی است اما «واقعی نسبی» است نه «واقعی مطلق» یعنی من نسبت به فرزند خودم پدر هستم آنهم واقعاً پدر هستم اما نه نسبت به فرزند دیگری هرگز پدر نیستم همچنین «زمین»، نسبت به «ما انسانهای ساکن زمین»، پائین است و واقعاً زیر پا است و آسمان واقعاً، بالای سر است یعنی بالای سر «ما انسانها» است یعنی نسبت به ما انسانها، «زمین»، واقعاً پائین و آسمان واقعاً بالا است.

اما کرات آسمانی نسبت بهم دیگر، بالا و پائین ندارند.

مسطح بودن زمین:

- همچنین است مسطح بودن زمین که برای ما انسانها نسبت به ما انسانها زمین مسطح است و چون مسطح است می‌توانیم روی آن کشاورزی کنیم و خانه بسازیم و... اگر خشکی‌های زمین، «همه کوه و دره» بود جایی برای زندگی بشر نبود اما خداوند چنین نکرد و اکثر خشکی‌های زمین دشت قابل کشاورزی و زندگی است و اگر مسطح کامل بود کاملاً افقی بود همچون روی آب، اصلاً هیچ بالا و پائین و شیب نداشت که آب روی آن بطرف پائین، حرکت کند، دیگر جریان قنات آب و آبیاری ممکن نبود یعنی اگر روی زمین کاملاً صاف و کاملاً افقی بود، جریان آب و قنات و کشاورزی در آن ممکن نبود و لذا جمله قرآنی - کیف سطحت - سؤال از کیفیت مسطح بودن است نه سؤال از اصل مسطح بودن زمین است یعنی بگونه‌ای زمین مسطح شده که هم محل ساختمان و کشاورزی و زندگی بشر است و هم کنون قنات و جریان رودخانه و آب و کشاورزی بر روی آن، ممکن گردیده است اگر همه زمین، سنگ سخت بود کشاورزی و ساختن نسازی در آن بالاخص برای نخستین انسانها، ممکن نبود و...

قرآن نیز در سوره غاشیه آیه بیستم ۲۰ همین «کیفیت مسطح بودن

زمین» را بیان می‌فرماید: ﴿وَالِی الْأَرْضِ كَيْفَ سَطَحْتِ﴾

اما نویسنده و یا نویسندگان «کتاب نقد قرآن»، متوجه این نسبی

بودن سطح زمین نزد «انسانها»، نشده و اشکال کرده که «مجموعه کره زمین» در میان «آسمان و کرات دیگر»، مسطح نیست و کروی است در حالیکه مسطح بودن زمین به این بیانی که گذشت، نسبت به «انسان» است و مناسب زندگی انسان و هیچ منافاتی با کرویت «تمام کره زمین» در میان «کرات آسمانی» ندارد

یعنی زمین، نسبت به زندگی «من و شما، انسانها»، مسطح مناسبی است اما نسبت به «کرات و افلاک دیگر و در میان کهکشانها»، کروی است آنهم واقعاً کروی است گرچه آنهم بمعنی دقیق ریاضی، کروی نیست زیرا فراز و نشیب دارد و خطی با نوسان و سطحی با پستی و بلندی است بجز سطح اقیانوسها که تقریباً قطع نظر از امواجشان دایره و کروی دقیق هستند. اما برای «زندگی من و شما» یعنی کشاورزی و خانه‌سازی و غیره من و شما، واقعاً «زمین»، «مسطح و قابل زندگی کردن روی آن است».

مشرق و مغرب:

همچنین است نسبت به «مشرق» و «مغرب»، وقتی قرآن داستان ابراهیم و نمرود را نقل می‌کند مغرب و مشرق به صیغه واحد، آمده است زیرا مغرب و مشرقی که در این داستان نقل می‌شود مغرب و مشرق نسبت به انسانها است یعنی نسبت به احساس ابراهیم و نمرود است نمرودی که تنها به شناخت حسی اعتقاد داشت و منکر ماوراء الطبیعه و خدای نامحسوس ابراهیم بود و لذا وقتی «نمرود» در مقابل ابراهیم، می‌گوید من خدا هستم و خدای تو کیست؟ ابراهیم، پاسخ می‌دهد: خدای من این خدایی است که خورشید را از مشرق به سمت مغرب می‌برد اگر تو خدای جهان، هستی، آنرا معکوس کن یعنی خورشید را از مغرب بسمت مشرق ببر که نمرود در مقابل سؤال ابراهیم در مانده شد؛ - سوره بقره - آیه ۲۵۸ ﴿قال ابراهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بهامن المغرب فهت الذی کفر﴾ -

دکتر سهای اشکال کننده، می‌گوید: «خداوند در این آیه نمی‌دانسته که در واقع زمین است که شبانه روز به دور خود، می‌چرخد نه اینکه خورشید به دور زمین می‌گردد».

در حالیکه «سؤال کننده در مقابل نمرود» و «جواب دهنده در مقابل نمرود» باز، «ابراهیم» بوده نه «خدا» و نزد احساس «نمرود و ابراهیم و هر انسان عادی و عمومی»، خورشید از سمت مشرق، طلوع

می‌کند و بسمت مغرب حرکت و غروب می‌کند و «ابراهیم» با «نمرود» با فهم و احساس و به زبان عموم بشرها، صحبت می‌کرد. علاوه بر آنکه «ابراهیم» با «نمرودی صحبت می‌کرده که حس‌گرا بوده و تنها به باورهای حسی، معتقد بوده و نمرود، طبق باور حس‌اش، معتقد بوده که روزانه این خورشید است که به دور زمین می‌گردد» و «ابراهیم» بر اساس «باور نمرود چنین سؤال کرده است» و مقصود ابراهیم، این بوده که اگر تو خدای جهانی، نظام جهان را چنان معکوس کن که ما مشاهده کنیم خورشید از سمت مغرب، طلوع می‌کند و بسمت شرق، در روز می‌رود و ابراهیم در صدد این نبوده که علت این احساس چیست - علت این احساس، این است که واقعاً روزانه خورشید به دور زمین می‌گردد و یا اینکه «زمین به دور خودش می‌گردد اما ما احساس می‌کنیم که خورشید روزانه به دور زمین می‌گردد».

هرچه بود این داستان و سؤال جواب میان «نمرود» و «ابراهیم» است و سؤال «ابراهیم» از «یک حس‌گرا»، بجز به این طریق گفتن، صحیح نیست. و «گفتار ابراهیم در این شرائط و با چنین برخوردی با یک حس‌گرا، کاملاً صحیح است».

نویسنده «کتاب نقد قرآن»، باز اشکال می‌کند که در بعضی از آیات مشرق و مغرب به صیغه مفرد، آمده و در بعضی از آیات، به صیغه جمع آمده - رب المشارق و المغرب، در حالیکه این اشکال هم وارد نیست زیرا گاهی خداوند، مشرق و مغرب را نسبت به ما انسانها و مثلاً میان نمرود و ابراهیم، حکایت می‌کند که باید به صیغه مفرد باشد و گاهی از مشرق‌ها و مغرب‌ها در همه عالم، حکایت می‌کند که وجود مشرق و مغرب، منحصر به خورشید ما انسانها نیست بلکه خورشیدها در میان کهکشان‌ها و افلاک، زیاد است و نیز منظومه کراتی که اطراف این خورشیدها می‌گردند نیز زیاد است و هر کدام از این کرات برای خود مشرق و مغرب خاصی دارد که مجموعه آنها می‌شود «مشرق‌ها» و «مغرب‌ها»، به صیغه جمع.

و گاهی هم از «مشرق و مغرب در تابستان» و «زمستان» حکایت می‌کند که محل مغرب و مشرق در «تابستان» با «زمستان»، فرق می‌کند و می‌توان آنرا به صیغه تشبیه گفت مشرقین و مغربین.

- در کتاب نقد قرآن در همان فصل دوم ص ۹۲ -

«در قرآن شش مورد، مشرق و مغرب، دو

مورد، مشرقین و مغربین و سه مورد، مشارق و

مغارب، آمده است که همه غلطند.»

نقد ما: در حالیکه «این غلط نامیدن نویسنده نقد قرآن»، غلط

است که می‌گوید «گفته قرآن»، غلط است اما اینکه در چند مورد مشرق و مغرب به صیغه تثنيه آمده است ظاهراً محل مشرق و مغرب در تابستان و زمستان است که کاملاً با هم فرق می‌کند و یا مشرق و مغرب نزد مردم آسیا که شرق نامیده می‌شوند با آمریکا که غرب شناخته می‌شود که در دو نیم کره مقابل هم هستند «مشرق یکی»، «مغرب دیگری» است و بالعکس و این گفته‌های قرآن نه اینکه غلط نیست بلکه ممکن است معجزه هم باشد چون قبل از کشف امریکا بوده و نیز قبل از کشف اینکه در فضای کهکشانشما، خورشیدهای متعدد وجود دارد و مشرق‌ها و مغرب‌های زیادی وجود دارد.

شیر از میان مواد «فضولات و خون»، بیرون کشیده می‌شود:

- و یا اینکه خداوند می‌فرماید ما شیر را از میان فضولات و خون خارج می‌کنیم یعنی منبع اولیه مواد شیر همان مواد مفیدی است که از غذاها و خوراکی‌های هضم شده در روده‌ها خارج، می‌شود و وارد مایع خون می‌شود که در میان مایع خون هم سمومات و مواد زائدی است که به صورت بول از طریق کلیه از بدن خارج می‌شود ولی خداوند توسط پستان مواد لازم برای شیر را از میان اینهمه مواد دیگر، خارج نموده و در داخل پستان به شیر، تبدیل می‌کند و این نکته‌ای بسیار دقیق و علمی است اما نویسنده و یا نویسندگان کتاب نقد قرآن متوجه مقصود الهی نشده و یا نشدند و «فرث» را نیز به غلط، سرگین معنی کرده است در حالیکه بمعنی فضولات است که شامل بول هم می‌شود و هر آنچه زائد بر مواد مورد لزوم بدن است را شامل می‌شود و لذا در همان فصل دوم کتاب نقد قرآن در صفحه ۶۲ می‌نویسد این گفته قرآن غلط است که می‌گوید: سوره نحل - آیه ۶۶ - ﴿نَسْفِیْكُمْ مِمَّا فِی بَطْنِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنًا خَالِصًا﴾ غلط است:

دکتر سها: «واضح است که خروج شیر از

بین سرگین و خون، سخن بی معنی و غلطی

است که نمی‌تواند گفته خدا باشد..»

«قلب»، مرکز محبت و فهم:

و یا «نویسنده نقد قرآن»، متوجه فرق میان «معانی حقیقی» و «مجازی»، نشده که «صدر»، در زبان عربی به دو معنی می‌آید یکی همان «صدر»، «محل قلب گوشتی صنوبری» است و دیگری «صدر» بمعنی «ذهن و روان و محل علوم و تصورات و تصدیقات است» و لذا قرآن می‌فرماید خداوند از آنچه در سینه پنهان می‌کنید یا آنرا آشکار می‌کنید خبر دارد سوره نمل آیه هفتاد و چهار ۷۴ - ﴿وَأَنْ رَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ و مقصود از «قلب‌ای که مرکز فهم و اراده بیان می‌شود» «قلب بمعنی گوشت سه نوبری نیست بلکه مقصود خداوند، همان «مرکز فهم و اراده» است که در درون ذهن و روان انسان قرار دارد و همه «حرکات ارادی و فهم و احساس تعقل»، از آن، سرچشمه می‌گیرد» چنانچه در فارسی هم آنرا، «مرکز محبت و فهم» می‌نامند و در محاورات، می‌گویند: قلب تو با ما نیست یا اینکه می‌گویند تو چون دلت را به درس استاد، نمی‌دهی، درس استاد را نمی‌فهمی.

«نویسنده نقد قرآن» می‌گوید «مخ و مغز انسان»، مرکز فهم و اراده است در حالیکه

اولاً «جسم مادی مخ» از «اتم‌هایی مادی»، تشکیل شده که طبق جبر فیزیک، عمل می‌کند و هیچ فهم و اختیاری از خود ندارد

و ثانیاً در «مخ»، مراکز حرکت هر عضو از سایر مراکز حرکتی، جدا است و «مراکز مربوط به فهم و احساس» هم از «مراکز حرکتی»، جدا هستند همچون جدایی عینک و سمعک از همدیگر و در «مخ»، «مرکز واحدی که مرکز همه آن مراکز باشد»، وجود ندارد در حالیکه «ذهن و فاعل اندیشه»، موجود واحدی است که «تمام حرکات ارادی و احساسی و تعقل» از آن، سرچشمه می‌گیرد و توجه کامل ذهن به یکی از آنها، از سایر مراکز، غافل می‌شود مثلاً اگر تمام توجه‌اش به دیدن چیزی باشد صدا را نمی‌شنود در حالیکه گوش و مرکز مربوط به گوش، کاملاً سالم و فعال است و این نشان می‌دهد که مرکز اراده‌ها و احساس‌ها و تعقل، همان اتمهای مخ نیستند. بلکه «ذهن»، مرکز واحد اندیشنده است که «فاعل مختار غیر مادی» است و اتم‌های مادی، هیچ اختیار و فهمی از خود ندارد و تابع جبر فیزیک هستند.

کتاب نقد قرآن در فصل دوم ص ۱۲۸ - ۱۲۷ -

فکر کردن توسط قلب در سینه.

(در فارسی هم سینه بمعنی ذهن و محل تصورات و تصدیقات مجازاً اراده شده آنجا که کسی به دیگری می‌گوید این مطلب را در سینه‌ام پنهان کردم تا آنکه به تو گفتم و یا دل را مجازاً بمعنی مرکز اراده و روان می‌آید آنجا که کسی به دیگری می‌گوید: «بالاخره دل تو با چه کسی هستی» یعنی چه کسی را واقعاً دوست داری و میخواهی -

اینجاها، «سینه» بمعنی نگهداری «دل گوشتی صنوبری» نیست که «گوشتی مادی» است همچنانکه «ذهن و قلب» در اینجا بمعنی اتمهای مخ هم نیست که «اتمهای مخ، تابع صرف قوانین فیزیک‌اند و نه محبت و بغض و اراده و اختیاری از خود دارند و نه مرکز واحدی در مخ دارند» که مرکز همه حرکات ارادی و فهم و اختیار باشد و قسمت‌های مختلف و مجزای مخ همچون سمک و عینک‌اند برای کسانی که اگر سمک و عینک‌شان را بگیری هیچ نمی‌شنوند و هیچ نمی‌بینند یعنی مخ اتمی، ابزاری همچون سمک و عینک در خدمت روان و فاعل اندیشه‌اند. آنچه باعث گمراهی و سردرگمی و اشکالات مولف نقد قرآن به قرآن شده همان دیدگاههای پوزیتیویستی و مادی‌گرایانه ایشان است که همه پوزیتیویست‌ها و مادی‌گرایان را امروزه در مسئله «فلسفه اخلاق» و «فلسفه حقوق» و «دوگانگی ذهن و عین»، به حیرت و بن‌بست و سردرگمی، انداخته است.

خلقت بشر:

و یا در فصل پانزدهم کتاب اش در فصل به اصطلاح او، «فصل افسانه‌های قرآن» می‌نویسد داستان «خلقت بشر»، افسانه است مخالف «علوم تجربی» است چون مخالف «تئوری داروین» است که داروین گفته: انسان بطور تکامل طبیعی از نوعی میمون پدید آمده است - این گفته را دکتر سها در فصل پانزدهم در ص ۶۷۷ - کتاب نقد قرآن - می‌نویسد:

واضح است که این داستان آدم و همسرش با دانش زیست‌شناسی و تکامل، ناسازگار است -

پاسخ ما به دکتر سها:

جالب است که علاوه بر اینکه این داستان، اختصاص به «قرآن» ندارد و در سایر «کتب آسمانی» همچون «تورات» هم هست همچنین آقای دکتر سها، فرق میان «علم تجربی» و «تئوری» را نمی‌داند که «نظریه داروین» یک «نظریه و تئوری» است و تاکنون اثبات علمی نشده است علاوه بر آنکه، من در کتابی که بنام «تکامل یا تناقض» نوشته‌ام و مورد تایید اساتید برجسته دانشگاه هم قرار گرفته است ثابت کردم که دیدگاه «تکامل داروین» در درون خودش، «تناقض دارد» و دیدگاهی عقلاً، ناممکن و باطل است.

پیدایش قیافه مرد و زن در رحم پس از نطفه و علقه:

ص ۵۱ - از کتاب نقد قرآن:

سوره قیامت - آیه ۳۹ - ۳۷ -

﴿الرَّيَّةُ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِيِّ يَمِينِي (۳۷) ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً مُخْلَقًا فِسْوَى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ
الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى (۳۹)﴾

ترجمه: آیا او، نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود
(۳۷) سپس بصورت خون بسته در آمد و خداوند او را آفرید و موزون
ساخت (۳۸) سپس از آن، مرد و زن را آفرید (۳۹)
- کتاب نقد قرآن:

این آیات می‌گویند که نر و ماده بودن
جنین پس از مرحله علقه، معین می‌شود که
غلطی فاحش است چون جنسیت جنین به
محض تشکیل سلول تخم، مشخص می‌شود.

نقد ما به «کتاب نقد قرآن»:

پیدا شدن صورت و هیكل نر و ماده در نطفه و علقه، ظاهر نیست و
در مراحل بعد از نطفه و علقه که هیكل انسان ظاهر می‌شود هیكل مرد و
زن هم ظاهر می‌شود و گفته «مؤلف کتاب نقد قرآن»، غلطی فاحش است
و جمله فجعل منه الذکر و الانثی بمعنی قوه و امکان نیست بمعنی فعلیت
قیافه زن و مرد است که پس از دوران وجود «نطفه» و «علقه» است.

ارزش «علوم تجربی»:

ارزش علوم تجربی در «قرآن» و «اسلام»:

مؤلف کتاب «نقد قرآن»، در اول فصل دوم کتاب «نقد قرآن» اش

می نویسد:

«دانش غیر دینی در اسلام، ارزشی ندارد

از جمله علوم تجربی»

نقد ما بر «نویسنده کتاب نقد قرآن»:

قرآن در آیه‌ای که در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۶ می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ﴾

«الفؤاد»، کان عنه مسؤولاً ﴿﴾

دقیقاً وظیفه عملی انسان را دوری از «خرافه و مسائل غیر علمی و غیر قطعی»، دانسته است و اینکه ما، در عمل سعی کنیم بر اساس علم و یقین عمل کنیم نه شک و نه گمان و نه خرافه و نیز در تحصیل علم، «قرآن»، ابتداء به «علوم تجربی» که از طریق حواس پنجگانه به دست می‌آید سفارش می‌کند به اینکه چشم و گوش، نزد خداوند، مسئول هستند قرآن ابتداء می‌گوید «چشم» و «گوش»، پیش خداوند مسئول اند و سپس می‌فرماید، «فؤاد» که همان «عقل» و یا «قلب» باشد یعنی در مسائل حسی، حتماً به مشاهده حسی باید توجه کنی و به صرف شنیدن مطالبی از دیگران، اکتفاء نکنی سپس به مسئولیت «فؤاد» که در اینجا از مرکز «تعقل» به «فؤاد» و در جاهای دیگر به

«قلب»، تعبیر می‌کند، یاد کرده است یعنی قرآن می‌فرماید: آنچه بر خلاف مشاهده «حسی» و یا بر خلاف «عقل و تعقل» است را نباید پذیرفت.

و نیز درباره تحصیل «علوم تجربی»، رسول خدا، می‌فرماید: «حتی اگر برای تحصیل علم، نیاز باشد که به چین، سفر کنید سفر بکنید و آنرا به دست آورید» زیرا آنروز معتقد بودند که چین آخر دنیا است یعنی اگر نیاز باشد برای تحصیل علم به آخر دنیا هم سفر کنید و مشقت این سفر طولانی را بکشید این کار را بکنید که این نهایت ارزش علوم را بالخصوص «علوم تجربی» را نزد پیغمبر اسلام می‌رساند زیرا تحصیل «علوم دین»، در اسلام که منبع و سرچشمه‌اش، قرآن و رسول خدا بود در مدینه بود و نیازی به سفر نداشتند آنچه نیاز به سفر داشت تحصیل «علوم تجربی» بود که نیاز به سفر داشت مثل سفر به هند برای تحصیل طب و به چین برای بعضی دیگر از «علوم تجربی» مثل ساخت چینی علاوه بر آنکه، دانش جدید غرب آنطور که راسل در اواخر کتاب «تاریخ فلسفه‌اش» نقل می‌کند بالاخص «فیزیک و شیمی و میکانیک و غیره»، خمیرمایه‌اش از دانشمندان جهان اسلام است و برتراند راسل می‌نویسد: «تا قبل از آمدن علوم فیزیک و شیمی از دانشمندان جهان اسلام، تفکرات غرب، همان تفکرات موهوم ارسطویی و افلاطونی بوده که عناصر بسیط جهان را، آب و خاک، هوا و

آتش می‌دانستند» و در سایر کتاب‌های «دانشمندان مستشرق غرب»، درباره «جابر بن حیان» این مسئله، ثابت شده است جابر بن حیان که شاگرد امام صادق از آل محمد بوده است. سرچشمه نخستین خمیر مایه «علوم فیزیک و شیمی بوده» است.

- یعنی خمیر مای پیشرفت علوم جدید، از محمد و آل محمد و اسلام است و سفارش «قرآن» و «سنت متواتر نبوی» در لزوم تحصیل علم، گرچه با طولانی‌ترین و مشقت‌بارترین سفرها به آخر دنیا باشد باز لازم است از فرمایشات رسول خدا است.

برای اطلاع بیشتر، بهتر است به کتب تاریخی درباره دانشمندان اسلام همچون امام صادق و جابر بن هحیان و زکریای راضی و غیره بپردازید.

ظاهراً «مؤلف کتاب نقد قرآن»، گویا مصمم بوده که از «قرآن» و «اسلام» حتی با زدن هر تهمتی، کوتاهی نکند تا چهره اسلام را نزد کسانی که مطالعه کافی درباره «تاریخ» و «علوم مختلفه»، ندارند، زشت معرفی کند.

عدم نقش «علم حسی» در «اصول اخلاق» و «حقوق طبیعی»:

- کتاب نقد قرآن در فصل دوم اش در ص ۴۷ می نویسد:

«علم تجربی»، حتی اندیشه‌های اخلاقی
 ما را دگرگون کرده است و ما را به «اخلاق
 واقع‌گرایانه‌تری»، رهنمون کرده است.
 «علم تجربی»، حقوق «غیر عادلانه»
 باستانی را تغییر داد و بجای آن، «حقوق بشر»
 و حقوق منبعث از آن را نهاد.

نقد ما بر «کتاب نقد قرآن»:

این گفته فوق مولف «کتاب نقد قرآن»، نشان‌دهنده جهل مولف اش است که علوم تجربی که از طریق حواس پنجگانه، تشکیل می‌شود (مثلاً چشم، رنگ را نشان می‌دهد گوش، صوت را نشان می‌دهد و زبان، طعم را نشان می‌دهد) اما «خوبی عدالت» و «بدی ظلم» که از طریق حس یعنی رنگ و یا نوع صوت و با طعم، معلوم نمی‌گردد و چیزی فوق حواس و علوم تجربی است و از موضوعات مربوط به «عقل» است نه مربوط به «حواس پنجگانه و علوم تجربی» را با آنچه مربوط به «حواس پنجگانه و علوم تجربی» است را با هم اشتباه گرفته است.

چنانچه راسل در کتاب «علم و مذهب اش» می نویسد:

«علوم تجربی»، در جلوگیری از ظلم و فساد نمی تواند جایگزین «اخلاق و مذهب» شود زیرا «علوم تجربی و تکنولوژی»، مثلاً ابزار را بهتر و جدیدتر می کند برای مسافرت قطار و هواپیما و ماشینی را جانشین اسب و الاغ و شتر می کند اما این ابزار، در چه جایی و در راه چه هدفی، مصرف شود و چه رفتاری عادلانه و اخلاقاً نیک و چه رفتاری ظالمانه و اخلاقاً بد است را تشخیص نمی دهد، در حیظه «علوم تجربی» نیست این که «رحم و مروت»، خوب است یا بد است «ظلم»، خوب است یا بد است و... مربوط به علوم تجربی نیست پس با وجود «پیشرفت علوم تجربی»، ما همچنان به اخلاق نیک و مذهب، محتاج هستیم».

در زمان راسل، فیلسوفان غرب، جمع شدند و درباره «مذهب» و «علوم تجربی» صحبت کردند زیرا قبلاً بعضی می گفتند که با ساخت هر مدرسه یک زندان متروکه می شود و جنایت کمتر می شود اما این

فیلسوفان غرب در قرن بیستم به این نتیجه رسیدند که چنین نیست و «علوم تجربی»، چنین تاثیری ندارد بلکه این «ارزش‌های اخلاقی» هستند که چنین تاثیری می‌توانند داشته باشند و این مذاهب انسان دوستانه هستند که می‌توانند عمل به اخلاق نیک را تقویت کنند.

ما کاملاً مشاهده می‌کنیم که پیشرفت «تکنولوژی و علوم تجربی» همچنانکه می‌تواند در خدمت بشر، قرار گیرد (و در دست انسان‌های عادل و نیکوکار وسیله سلامت و خدمت به بشر قرار گیرد) می‌تواند در دست جنگ افروزان و خودخواهان بشر قرار گیرد و در جنگ جهانی اول و دوم به کمک این ابزار پیشرفته کشتار جمعی، بیش از سی میلیون کشته و شصت میلیون معلول را بوجود بیاورد و شهرها را به خرابه‌ها، تبدیل کند در حالیکه این تاثیر در توان ابزار کشتار قدیم یعنی شمشیر و سرنیزه نبود.

و اینک در دست تروریست‌های بین‌المللی مورد حمایت ابرقدرت غرب و ساخته دست ابرقدرت غرب، توانسته همه جهان را به نفع سرمایه‌داران فروشنده سلاح و غیره به نابودی و نا امنی باندازد. اما راجع به «حقوق بشر و اصول اخلاق نیک»، آنها که در «فلسفه قدیم و فلسفه جدید غرب»، اطلاعات کافی دارند می‌دانند که آنطور که رواقیان درباره «حقوق طبیعی»، توضیح دادند و در قرون جدید، گروتیوس و امثال آنها، حقوق دریاها و غیره را نوشتند «حقوق طبیعی»

همان حکم عقل سلیم است که «برابری انسانها» را و لزوم «وفای بعهد» را و غیره را اعلان می‌دارد. «حقوق طبیعی و اصول نخستین اخلاق» که من در کتاب «فلسفه اخلاق» و «فلسفه حقوق» هم توضیح دادم چیزی نیست که ساخته و پرداخته «علوم تجربی» باشد یعنی خوبی «عدالت و احسان» همچون «اجسام مادی» نیست که رنگی خاص، یا بویی خاص مادی داشته باشد و در آزمایشگاهها از طریق حواس پنجگانه تشخیص داده شود بلکه «اصول بدیهی عقل و حقوق طبیعی» است که پایه و زیر بنای هر قانون جعلی و قراردادی است و خودش جعلی و قراردادی نیست اینکه انسان به «قراردادش» که در حال داشتن «عقل و اختیار»، متعهد می‌شود «باید عمل کند» پیشفرض و اساس «لزوم عمل به هر قراردادی» است و ادعای اینکه «لزوم وفای بعهد»، امری قراردادی است به دور محال و تسلسل محال، برمی‌گردد. زیرا نخستین قراردادها، هم لزوم وفایش به عقل است نه به قراردادی دیگر.

خلاصه اینکه «حقوق طبیعی و اصول اخلاق» نه مکشوف از طریق «تجربه و حواس پنجگانه بشر» است و نه «قرارداد بشر» است بلکه حکم عقل سلیم است اگر کسی آنرا درست تصور کند با تصدیق‌اش، همراه است مثل لوازم احکام هندسه و ریاضیات. مثلاً اینکه مجموع زوایای داخلی مثلث مساوی با مجموع دو قائمه است که

بر اساس «احکام خطوط متوازیه و برابری دو زاویه متقابل به راس»، تشکیل می‌شود که «احکام خطوط متوازیه و تساوی دو زاویه متقابل براس» برای کسیکه بتواند آنها را درست تصور کند بدیهی التصدیق است.

معلوم می‌شود که مولف «کتاب نقد قرآن»، متوجه فرق میان یافته‌های «حواس پنجگانه» و یافته‌های «احکام بدیهی عقلی»، نشده است و اطلاعات کافی از «فلسفه غرب» هم ندارد.

روح
(= ذهن غیر مادی)

«انکار وجود روح» از طرف مولف «کتاب نقد قرآن»:

«کتاب نقد قرآن فارسی» ص ۴۶۰ - چهارصد و شصت:

سابقه‌ی اعتقاد به دوگانه بودن وجود

انسان (یعنی ترکیب از روح و جسم) از اولین باورهایی است که در بشر، وجود داشته مثلاً در نوشته‌های فلاسفه‌ی یونانی آمده است؛ همین باور وارد قرآن شده است.

هیچ دلیل عقلی و علمی بر وجود «روح»

در انسان، وجود ندارد و «وجود روح» با بسیاری از «شواهد فیزیولوژیک و روانشناسی»، ناسازگار است.

«همه‌ی دانش‌های امروزی»، مربوط به

انسان، متکی بر جسم موجود قابل مشاهده است و هیچ دلیلی بر ارتباط این جسم با چیزی غیر مادی هم وجود ندارد.

نقد ما بر مؤلف کتاب «نقد قرآن»:

پس از «پیشرفت‌های علوم تجربی و فلسفه غرب» بالاخص پس از «کشف اتم»، دوگانگی صفات «اجسام مادی»، بیشتر از قبل روشن شد ۱- که صفاتی در اجسام مادی است که از «صفات خارجی» اجسام مادی است و وجودش قائم به وجود «اجسام مادی خارجی» است همچون شکل هندسی و حجم مادی آنها که به آنها «صفات اولیه اجسام» می‌گویند.

۲- همچنانکه طعم و بوی «اجسام» نیز از «صفات ثانویه اجسام» است که نسبت به «احساس کننده‌های مختلف»، متفاوت است مثلاً هوای سی درجه برای انسانی که در قطب زندگی می‌کند هوای گرم و برای کسی که در خط استواء زندگی می‌کند هوای خنک و برای کسی که در منطقه معتدله زندگی می‌کند هوای نه گرم و نه سرد است یعنی هوای معتدل است یعنی آنچه در خارج واقعاً وجود خارجی دارد همان درجه دما است اما «احساس سرما» و «احساس گرما» از «صفات ثانویه اجسام» است که به طبیعت «نوع احساس کننده». بستگی دارد بالاخص برای حیوانات مختلف برای «خرس قطبی»، هوای «سی درجه» درجه»، هوای گرم و برای «حیوانات خط استواء»، هوای «سی درجه»، هوای خنک است و نیز طعم و بوی اجسام مثلاً بوی مردار برای «انسان»، بوی بد است اما «کفتار» از بوی مردار، احساس خوشی و

لذت هم می‌کند و هم چنین طعم غذاها، نزد حتی انسانهای مختلف، بطور متضاد و مختلف است ماهی نزد بعضی طعم لذیذ دارد بلکه لذیذترین طعام‌ها است اما بعضی از بو و طعم ماهی متنفراند و بدشان می‌آید و...

اینجا است که غیر مادی بودن احساس «حواس پنجگانه»، در جهان «علم و فلسفه»، مطرح شده است؛

و رنگ نیز از «صفات ثانویه اجسام» است زیرا نور از امواج مختلف با طول موج‌های مختلف است و طول موج، حتی موج روی آب، رنگ ندارد اما «چشم» در مقابل «مجموعه طول موج‌ها با هم»، احساس دیدن «رنگ سفید» می‌کند مثلاً همین آب که رنگ ندارد وقتی به صورت ذرات ریز یخ در می‌آید بنام «برف» و «همه نوری که به آنها می‌خورد را به چشم برمی‌گرداند»، انسان از طریق حس بینایی، آنرا «سفید»، مشاهده و احساس می‌کند اما از ته چاه، «هیچ نوری به چشم نمی‌خورد»، انسان از طریق حس بینایی، آنرا سیاه مشاهده و احساس می‌کند و همچنین است همه اجسامی که تمام نور را جذب می‌کنند (و چیزی از نور را به چشم برنمی‌گردانند) انسان از طریق «حس بینایی»، آنرا «سیاه»، احساس می‌کند همچنانکه بعضی از نورهای به طول موج بسیار کوتاه، قرمز، احساس می‌شود و بعضی از طول موج‌های بزرگتر، آبی و یا سبز، احساس می‌شود یعنی رنگ از «صفات ثانویه اجسام»

است بعضی از انسانهای کور رنگ، هرگز گیلاس و آلبالو را قرمز مشاهده نمی‌کنند و اصلاً رنگ قرمز را احساس نمی‌کنند.

همچنانکه «اتم‌ها و اجسام مادی»، طبق جبر فیزیکی، عمل و عکس‌العمل، انجام می‌دهند اما «انسان فاعل مختار» در مقابل یک عمل، حرکتی طبق جبر فیزیکی نمی‌کند بلکه «فاعل مختار» است اما «اتم» هرگز فاعل مختار نیست و این نشان می‌دهد که «ذهن اندیشنده» که دارای «احساس پنجگانه است و فاعل مختار» است از اتم، تشکیل نشده است امروز با پیشرفت علوم تجربی و کشف اتم و پیشرفت‌های فلسفه جدید، دوگانگی «ذهن احساس‌کنند و فاعل مختار» از «عینی مادی و اتم‌های مخ»، دیگر قابل انکار نیست.

بالاخص آنکه «فاعل مختار» با وجود احساس‌های مختلف و متعدد و تصمیم‌های متعدد و مختلف «یک واحد بسیط» است اگر به مرکزی از مراکز حسی مخ، کاملاً توجه کند یعنی به دیدن چیزی مثلاً صد در صد خیره و متمرکز شود از شنیدن صدا، غافل می‌شود و اگر کسی با او صحبت کند متوجه او نمی‌شود همچنین اگر در فکر عمیقی کاملاً فرو رود و یا به شنیدن صدایی کاملاً متمرکز شود، دیگر متوجه چیزی که از جلو چشم‌اش بگذرد چه بسا نمی‌شود و بعد می‌گوید ببخشید من متوجه شما نشدم و این نشانه آن است که فاعل اندیشنده، همانا، «واحد بسیط» است اما در مخ با وجود متعدد بودن مرکز حسی

و جدایی از همدیگر، هرگز چنین مرکز واحد بسیطی در آن نیست و نمی‌تواند باشد.

بالاخص آنکه با پیشرفت علوم هیپنوتیزم و منیتیزم، دوگانگی «ذهن اندیشنده» از «مخ» و «بدن»، کاملاً اثبات شده است مرتازان هندی روح فردی را که در مقابل‌شان است اگر بخواهند از بدنشان که در حال خواب‌اند به آنطرف دنیا می‌فرستند و گزارشات مستقیم و بلافاصله‌ای را از هر کجا که بخواهند از او می‌گیرند و حتی از حوادثی در آینده خبر می‌گیرند که اینها بهترین شاهد بر غیر مادی بودن «روح و ذهن اندیشنده» است و گفته‌های نویسنده «نقد قرآن» درباره انکار «غیر مادی بودن ذهن» از بی‌خبری نویسنده کتاب «نقد قرآن»، حکایت می‌کند.

اینک توجه کنید به این جمله مولف کتاب نقد قرآن ص ۴۶۰ که

می‌نویسد:

هیچ دلیل عقلی و عملی، بر وجود روح

در انسان وجود ندارد

**۳- توهم‌های دیگر مولف «کتاب نقد
قرآن»:**

توهم اینکه منابع «قرآن»، همان «فرهنگ جاهلیت» است:

همچنین در فصل نوزدهم ۱۹ در فصل مربوط به منابع قرآن در ص

۸۰۸ - می نویسد:

«بنابر این، انتظار می رود که اطلاعاتی از فرهنگهای ایران و روم و نواحی دیگر مکه در بین مردم، وجود داشته باشد و همچنین اطلاعاتی از کتب مقدس یهودیان و مسیحیان نیز بین مردم رواج داشته است و همین اطلاعات برای تدوین قرآن کاملاً کفایت می کرد.

در قرآن هیچ چیزی فراتر از تاریخ و جغرافیای آن زمان وجود ندارد.
قرآن مجموعه ای فرهنگی ۱۴۰۰ هزار و چهار صد سال پیش مکه است.»

نویسنده در ادعای فوق اش، می خواهد بگوید محمد رسول خدا نبوده و قرآن نازل شده از طرف خداوند نیست بلکه مقداری از کتاب تورات و انجیل گرفته شده است و مقداری هم از فرهنگ و سنت محیط زندگانی اش

در حالیکه هر عاقلی که اندک اطلاعی از تاریخ داشته باشد و از کتاب تورات و انجیل داشته باشد، متوجه کذب بودن گفته آقای دکتر سها در کتاب نقد بر قرآن اش می شود،

زیرا محیط زندگانی «رسول خدا خاتم انبیاء محمد مصطفی»، محیط شرک و بت پرستی و کشتن دخترها و زیر خاک کردن آنها و جنگ های طایفه ای و دشمنی و کینه و جهالت محض بود که در تاریخ به عنوان «زمان جاهلیت»، معروف است و «قرآن»، مخالف آن فرهنگ جاهلیت است علاوه بر آنکه «انجیل» از «خدایان سه گانه» صحبت می کند و قرآن صریحاً در سوره توحید، آنرا انکار می کند و خدای پدر و پسر را انکار می کند و می فرماید:

- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ -

علاوه بر آنکه خود «اهل کتاب» و بعضی از «یهودیان» و «مسیحیان»، تحریف در تورات را پذیرفته اند که حتی در قسمتی از تورات، مراسم تدفین حضرت موسی را به جمله ماضی و گذشته نقل می کند و غیره که «این جمله ها»، بهترین گواه بر «تحریف تورات» است در حالیکه هیچ کس تا بحال ادعای تحریف قرآن را نکرده است؛ علاوه بر آنکه «رسول خدا» به تواتر تاریخ، «سواد خواندن و نوشتن» را نداشت تا آنکه قسمتی از تورات و انجیل را در قرآن بیاورد با توجه به اینکه هیچ شباهتی میان فصاحت قرآن و زیبایی جملات اش که

حتی مورد تایید دکتر سها در اول همین کتاب اش آمده که قرآن بسیار عبارت اش زیبا است و آنرا با کتاب حافظ و سعدی، مقایسه کرده است با کتاب «تورات» ندارد،

البته چون همه کتب آسمانی از طرف خدا است و همه، دین الهی است که برای زمان‌های مختلف آمده است در اصول اخلاق و اصل و وجوب نماز و اصل روزه و غیره با هم شباهتها و اختلافهایی هم دارد اما صرف داشتن شباهت در قسمت‌هایی، کم و کوتاه، دلیل این نمی‌شود که رسول خدا که «هیچ سواد خواندن و نوشتن» را نداشت آنها را از کتب تورات و انجیل گرفته و به اسم یک کتاب جدید و بنام قرآن به مردمی که بعضاً یهودی و مسیحی هم بودند جا زده باشد این تهمت‌های آقای سها به «خاتم انبیاء» و «کتاب قرآن»، تهمتی است که هیچ عاقلی تا بحال نگفته است و اگر هم کسی بگوید هیچ عاقلی که از «تاریخ» و محتوای «قرآن» و «اسلام»، خبر دارد نمی‌تواند آنرا بپذیرد. چون قرآن با مراسم ظالمانه و جاهلانه جاهلیت، مخالفت کرد همچنانکه با تثلیث انجیل و تحریف‌های تورات هم مخالفت نموده است.

قرآن - سوره بقره - آیه ۷۹ - هفتاد و نه - درباره تحریف «کتب آسمانی قبل» - می‌فرماید:

﴿فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیم ثم یقولون «هذا من عندالله»﴾

یشتروا به ثمناً قليلاً ﴿﴾

توهم اینکه «قرآن»، همچون کتابهای شعر «حافظ» و «سعدی» است:

(کتاب نقد قرآن) ص ۲۳ - در «مقدمه ضروری»:

در پاسخ این مبارزه طلبی قرآن نیز با مطالعه‌ی این کتاب، متوجه می‌شوید که نوشته‌هایی به زیبایی قرآن و بسیار بهتر از آن، در جهان حاضر، وجود دارند از جمله شعر «حافظ» که در قله ادبیات جهان است.

نقد ما بر گفتار فوق «کتاب نقد قرآن»:

اما تشبیه نویسنده نقد قرآن، «قرآن» را به کتاب «حافظ» و «سعدی» و امثال اینها، از شعراء، کاملاً خطاء است زیرا اولاً قرآن در «سوره شعراء» از شعراء، مذمت کرده است و در تمام قرآن یک جمله شعر نیست؛

ثانیاً آنکه «شعر» همانطور که از لفظ‌اش پیداست و ارسطو هم در کتاب منطق‌اش از آن بحث کرده، ساخته «خیال و توهم» است و چه بسا در اشعار، گفته‌های باطل و نامعقولی است که در محتوی دارد اما در «قرآن»، هرگز «مطلبی باطل و خلاف واقع» نیست و هیچ ربطی به کتاب، شعراء ندارد با وجودی که عباراتی زیبا و فصیح دارد، خالی از محتوای متین نیست و همین معجزه بودن آنرا، اثبات می‌کند زیرا همه کتاب‌های ساخته دست بشر در طول تاریخ، قسمت‌هایی از آن‌ها،

باطل شده حتی کتب علمی و حتی کتابهای ارسطو و افلاطون و سایر فیلسوفان بشری اما «قرآن» در عین زیبایی عبارات اش، هرگز محتوایی خلاف واقع در آن نیست حتی پس از هزار و چهارصد سال، پیدا نشده است و تا بحال، هیچ بشری نتوانسته مثل آنرا بیاورد. اما نکته دیگر آنکه دکتر سها در وجود جملات تکراری در قرآن اشکال کرده است در حالیکه متوجه نشده قرآن «روش صحیح زندگی کردن» است و کتابی که درباره پند و اندرز و نصیحت و راهنمایی هست چه بسا یک جمله مهمتر را در مواردی که لازم بداند تکرار می کند و هیچ فیلسوف و ادیبی نگفته تکرار در جایی که مفید و لازم است صحیح نیست و اشکال آقای دکتر سها به تکرار بعضی از جملات قرآن، اشکالی بی مورد است و تشخیص آنکه در چه موردی، تکرار لازم است و یا لازم نیست به منظور متکلم مربوط است نه به فهم «خواننده‌ای که متوجه اهداف نویسنده نیست».

علاوه بر آنکه تازگی کشف کرده اند که تمام تکرارهای قرآن، روی حساب است مثلاً کلمه ماه (=شهر) دوازده بار تکرار شده و کلمه یوم - یعنی روز سیصد و شصت و پنج بار تکرار شده و... آنهم در زمان نزول قرآن که جامعه در عمق جهالت بود چنین نکاتی انجام گرفته است و نیز اینکه حروف مقطعه اول هر سوره به ترتیب، بیان تعداد بیشترین حروفی است که در آن سوره، از آن حروف، استفاده شده آنهم توسط پیغمبری نازل شده که هیچ سواد خواندن و نوشتن را نداشته است.

توهم اینکه قرآن، «دستور کشتن همه غیر مسلمانان را داده است»:

نکته دیگر راجع به جنگ با کسانی است که به مسلمانان تجاوز و ظلم کرده‌اند مسلمانان را از خانه و کاشانه‌شان خارج کرده‌اند و یا به سرزمین مسلمانان تجاوز کرده‌اند که خداوند در سوره ممتحنه درباره جنگ با متجاوزین و ستمگران به مسلمانان می‌فرماید:

خداوند شما را نهی نمی‌کند که با مشرکین که با شما نجنگیده‌اند و یا شما را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکرده‌اند اینکه عدالت را نسبت به آنها انجام دهید و به آنها نیکی کنید یعنی کفار و مشرکینی که با شما تجاوز و جنگ نکرده‌اند شما می‌توانید عدالت و نیکوکاری را نسبت به آنها روا دارید یعنی واجب است عدالت و نیکوکاری را نسبت به کفار و مشرکینی که به شما تجاوز نکرده‌اند روا دارید همچنانکه درباره سعی در صفا و مروه برای کسانی که حج و یا عمره می‌کنند خداوند می‌فرماید باکی نیست که کسانی که حج و عمره می‌کنند سعی صفا و مروه را بنمایند که در اینجا این که خداوند می‌فرماید باکی نیست و مشکلی نیست برای کسانی که حج و عمره می‌کنند سعی صفا و مروه بنمایند یعنی واجب است بر حاجیان و کسانی که عمره می‌کنند حتماً سعی صفا و مروه بنمایند،

در آیه سوره ممتحنه هم که می‌فرماید خداوند شما را منع نمی‌کند

از اینکه نسبت به کفار و مشرکین که به شما تجاوز نکرده‌اند اینکه با آنها عدالت و نیکوکاری بنمائید یعنی واجب است مسلمانان نسبت به کفار و کسانی که به مسلمانان تجاوز نکرده‌اند عدالت و نیکوکاری بنمایند:

سوره ممتحنه آیه هشتم ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿

- و نیز در آیه‌ای دیگر در سوره بقره می‌فرماید ﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ﴾ بکشید کسانی را که شما را می‌کشند و نیز درباره همین کسانی که متجاوز به مسلمانان هستند می‌فرماید ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ﴾ آنها را بکشید تا آنکه از فتنه که جنگ باشد دست بکشند و دیگر با شما نجنگند و فتنه به پا نکنند. همچنانکه قرآن درباره خداوند پیوسته می‌فرماید خداوند رحمان و رحیم است و رحمان کسی است که رحمت و محبت‌اش شامل دوست و دشمن می‌شود؛

و نیز در آیه‌ای دیگر به قول مطلق عمل به عدالت را واجب و امر الهی می‌داند.

- ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ -

خداوند به عدالت و نیکوکاری امر می‌فرماید:

اما آقای دکتر سها مولف کتاب نقد قرآن می‌نویسد: «که اسلام

وقتی در مکه بود و ضعیف بود امر به آزادی عقیده می‌کرد و می‌فرمود در سوره بقره - ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ و در سوره کافرون به مشرکین می‌فرمود ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ - اما وقتی محمد وارد مدینه شد و قدرتمند شد گفت همه کفار را بکشند تا آنکه مسلمان شوند» در حالیکه آقای دکتر سها، گویا نمی‌دانسته که سوره بقره و آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ در مدینه و هنگامی نازل شده که اسلام در مدینه در کمال قدرت بوده است،

و نیز آیه هشتم سوره ممتحنه که امر می‌فرماید با مشرکین ای که با شما تجاوز نکردند و ن جنگیدند عدالت و نیکوکاری بکنید در مدینه و در زمان نهایت قدرتمندی رسول خدا نازل شده است.

و دستور کشتن کفار و مشرکین تنها اختصاص به «کفار و مشرکینی دارد که به مسلمانان تجاوز نموده و مسلمانان را کشته‌اند و یا به سرزمین اسلام تجاوز کرده‌اند»؛

آیاتی که درباره کشتن کفار و مشرکین و اسیر کردن جنگجویان آنها است همه اختصاص به کفار و مشرکین ای است که به مسلمانان تجاوز کرده و دست به کشتار و قتل عام مسلمانان زده‌اند و یا می‌زنند.

اما آقای دکتر سها به «دروغ و یا اشتباه» در «کتاب نقد قرآن‌اش» نوشته آیه ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ در مکه نازل شده و در مدینه که پیغمبر اسلام قوی و قدرتمند بود به «قتل عام همه کفار و مشرکین» و اسیر

کردن زندهای آنها حتی اگر هیچ تجاوزی به مسلمانان نکرده است امر می‌کرد.

مولف و یا مولفین کتاب «نقد قرآن» که به گفتار دروغ و نسبت‌های ناروا به اسلام و مسلمانان و قرآن و خاتم انبیاء دست می‌زنند و از اسلام واقعی که دین رحمانیت و رحمت است و پیغمبر اسلام و خاتم انبیاء به شهادت خداوند در قرآن نه تنها آنکه برای مسلمانان رحمت بود بلکه برای همه مردم جهان و عالمین (چه مسلمان و چه غیر مسلمان) رحمت بود و لذا خداوند پیغمبر اسلام را رحمت للعالمین نامیده است و او را به داشتن خلق نیکو یاد کرده است. اما گویا این مولف و یا مولفین «کتاب نقد قرآن» که از اسلام واقعی خبری ندارند و گویا در غرب نشسته‌اند و اسلام را تنها از طریق رسانه‌های صهیونیست‌ای (و ابرقدرت متجاوز غرب که دین‌های خشن صهیونیست و وهابیت و گروه‌های تروریست جهانی داعش و طالبان و غیره را تولید کرده‌اند و حمایت‌شان می‌کنند) یاد گرفته و خیال کرده که اسلام واقعی همین تروریست‌های ساخته دست غرب هستند که کشتن مطلق کفار و حتی مسلمانان غیر خودشان را واجب می‌دانند و تجاوز به اموال و ناموس غیر خودشان (حتی اگر مسلمان باشند) را حلال می‌دانند.

احتمالاً مولف و یا مولفین «کتاب نقد قرآن»، ممکن است اصلاً

مسلمان نباشند و مسلمانان واقعی را هم ندیده باشند و کتب معتبره اسلامی و حتی خود قرآن را درست، مطالعه نکرده باشند و همه اطلاعاتشان از طریق رسانه‌هایی غربی، جمع‌آوری شده است که چنین اشتباه و خطای فاحشی را کرده و می‌کنند.

در نتیجه این کتاب «نقد قرآن» را نوشته و یا نوشته‌اند و سپس به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند لا اقل با اطمینان باید گفت که از «اسلام واقعی و خالص که شیعیان علی و پیروان عترت رسول خدا و مکتب امام حسین باشد» خبری نداشته‌اند که امام حسین حتی به قاتلین خودش، وقتی به سرکرده‌گی حرّ ریاحی، روبرو می‌شود و متوجه می‌شود آنها تشنه‌اند به آنها آب می‌دهد و آنها را از آب سیراب می‌کند اما لشگر حرّ و یزید، هنگام شهادت حسین بن علی که در نهایت تشنگی و ممنوعیت از آب قرار داشت حتی یک قطره آب ندادند.

در طول تاریخ اسلام از اوصیای رسول خدا «ائمه معصومین» و شیعیان واقعی علی بن ابی طالب و عترت رسول خدا، هیچ ظلمی دیده نشده و همیشه ائمه عترت رسول خدا، «الگوی اخلاق نیک» همچون جدشان محمد مصطفی، بوده‌اند.

و شیعیان علی و پیروان عترت رسول خدا حتی اینک وقتی برای اربعین حسینی میلیونها شیعه از پنج قاره جهان از همه ملیت‌ها و نژادها و زبانها، به دور هم در کربلا جمع می‌شوند هیچ خشونت‌ی میان آنها

دیده نمی‌شود و نهایت محبت را به همدیگر دارند که در تاریخ بشر بی نظیر است.

کتاب نقد قرآن - در آخر فصل هشتم در ص ۴۵۱ - ۵۴۲ -

.... «قرآن»، دستور داده است که

مسلمانان باید با تمام غیر مسلمانان بجنگند

تا مسلمان شوند و یا کشته شوند. در مورد اهل

کتاب این استثناء وجود دارد که می‌توانند دین

خود را حفظ کنند،

توهم اینکه قرآن، «دستور تصاحب همه اموال همه غیر مسلمان را داده است»:

«مولف» و یا «مؤلفین کتاب نقد قرآن» در فصل چهاردهم همین کتاب «نقد قرآن»، در صفحه ۶۵۰ - «درباره مسلمانان» می نویسد که قرآن، گفته که بر مسلمانان، واجب است اموال غیر مسلمانان را تصاحب کنند و به زنان آنان، تجاوز کنند و عنوان این قسمت را چنین قرار داده است:

«وجوب دزدی اموال و دزدی زنان غیر

مسلمان»

- و نیز در صفحه ۶۵۴ - عنوان مطالبش را چنین نوشته:

«حکم نهایی مرگ یا اسلام برای مشرکین

و کفار و منافقین»

- در حالیکه گویا مولف و مؤلفین کتاب «نقد قرآن»، بطور مستقیم قرآن را مطالعه نکرده اند که در میان صحابه رسول خدا، منافقین بودند که در سوره های متعدد و مختلفی قرآن از آنها صحبت می کند و حتی سوره ای مستقلاً درباره منافقین آمده است و هرگز در قرآن امر به کشتن آنها نشده است و در تاریخ اسلام هم اینکه رسول خدا و یا قرآن، دستور کشتن منافقین را داده باشد و یا خود رسول خدا، منافقی را کشته باشد وجود ندارد بلکه در تاریخ هست که بعضی از اصحاب رسول

خدا پیشنهاد دادند که بعضی از منافقین شناخته شده را اعدام کنند رسول خدا هرگز چنین نکرد بلکه آنها را از این کار، منع هم کرد. اما درباره کفار و مشرکین در آیه هشتم سوره ممتحنه نیز گذشت که قرآن و رسول خدا دستور رفتار عادلانه را نسبت به آنها به مسلمانان داده اند مگر کفار و مشرکینی که به سرزمین اسلام و مسلمانان، تجاوز کنند و به قتل عام مسلمانان اقدام کنند که اسلام و قرآن و عقل هر عاقلی به کشتن چنین افراد آدم‌کش، دستور می‌دهد تا جلو کشتار بیشتر گرفته شود.

رفتار رسول خدا با بنی قریظه و بنی النظیر بر اساس تعهد و پیمانی بود که خود آنها در ابتداء تشکیل حکومت واحد در مدینه، بسته بودند. نه به خاطر آنکه مسلمان نبودند همچنانکه اهل نجران هم از سرزمین‌شان اخراج نشدند با وجودی که مسلمان نبودند و تنها جزیه‌ای می‌دادند که همان مالیات امروزی باشد که حکومت برای دفاع از جان و مال آنها و امنیت‌شان می‌گیرد.

سوره نحل آیه ۹۰ - ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾

توهم مولف «کتاب نقد قرآن»، مبنی بر اینکه «خطاهای نوشتاری در قرآن» است.

- نکته دیگر اینکه نویسنده یا نویسندگان کتاب «نقد قرآن»، در پایان کتاب «نقد قرآن»، در فصل هیجدهم خیال کردند اشکالات ادبی و اعراب‌گذاری از «قرآن» گرفته‌اند گویا این اشکالات را از «خدا»، گرفته است در حالیکه چون از تاریخ قرآن، بیخبر بوده و در ادبیات اطلاع کافی نداشته به چنین توهمی افتاده‌اند و نمی‌دانسته‌اند که قرآن در ابتدای کتابت‌اش توسط «کتاب وحی»، اعراب نداشته چنانچه در زبان فارسی هم نویسندگان کتب برای حروف کتاب‌شان، اعراب‌گذاری نمی‌کنند اعراب‌گذاری و حرکات حروف را گذاشتن، مربوط به ابتدای کتاب‌های دبستان است تا بچه‌ها بتوانند کتاب را درست بخوانند و در زبان عربی هم اعراب‌گذاری قرآن

اولاً برای کسانی شده که عجم بودند و معنی قرآن را نمی‌فهمند اما می‌توانند متن آنرا صحیح بخوانند

و ثانیاً برای «حفظ بیشتر قرآن از وقوع تحریف در اعراب قرآن» اعراب‌گذاری شد که در قرن‌های بعد از قرن نزول قرآن، توسط اساتید ادبیات معروف و معتبر، انجام گرفته است و اگر خطایی در این اعراب‌گذاری باشد اشکال بر آن اساتیدی وارد می‌شود که قرآن را در قرن‌های بعد از رسول خدا، اعراب‌گذاری کرده‌اند،

و نکته دیگر رسم الخط است مثلاً اینکه در بعضی از رسم الخطها، بجای الف بلند یک الف کوتاه می‌گذازدند مثلاً مالک یوم الدین را مُلک یوم الدین می‌نوشتند و نیز بعضی دیگر از رسم الخطها با الف می‌نوشتند مالک یوم الدین و همین مسئله، تغییرات جزئی را در «قرائات مختلف»، باعث شده و نیز مسائلی دیگر از این قبیل، اتفاق افتاده و تا بحال هیچ ادیب معتبری، هیچ خطایی ادبی و یا غیر ادبی از قرآن نتوانسته بگیرد و اگر هم در آینده بگیرند خطای «ادیب‌هایی است که در قرن‌های پس از نزول قرآن، آنرا، اعراب‌گذاری کرده‌اند» نه اینکه از «خدا نازل کننده قرآن»، خطاء، گرفته باشند.

- البته کسانی که در یک علمی، اطلاعاتی فی الجمله دارند اما آگاهی کامل ندارند از «کتب علمی، غلط‌های می‌گیرند که نزد آگاهان معتبر، بی اعتبار است» مثلاً بعضی که ریاضی می‌دانند اما بطور کامل نمی‌دانند ممکن است با مراجعه به کتابی ریاضی و دیدن مسائل آن کتاب، صورت مسئله‌ای را که نمی‌توانند حل کنند آنرا غلط قلمداد کنند و بگویند اصل این صورت مسئله، غلط است و یا آنرا پاک کنند در حالیکه اگر به نویسنده آن کتاب، مراجعه کنند با توضیحات نویسنده، متوجه می‌شوند که صورت مسئله، غلط نبوده و غلط‌گیری ایشان اشتباه بوده است. در هر حال، از ادیبان معتبر تا بحال هیچ خطای نوشتاری از قرآن، گرفته نشده است و اگر هم بشود خطای ادیبان‌ای است که پس از

نزول قرآن در قرن‌های بعدی، قرآن را اعراب‌گذاری کردند نه به مولف قرآن که خداوند جهان باشد.

توهم‌اش درباره نظام خانواده و زن، در اسلام

کتاب «نقد قرآن» (در فصل نهم) ص ۵۱۸

«نفی آزادی‌های زنان:

چنانچه در عنوان قبلی بحث شد در

اسلام، زنان از بسیاری از حقوق و آزادی‌های

خود، محرومند.

از جمله: خروج از منزل

فعالیت اجتماعی

آزادی کار

آزادی تحصیل»

نقد و بررسی ما بر «کتاب نقد قرآن»:

سوره بقره - آیه ۲۳۳ - ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضَعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْفِقَ فِي السَّنَةِ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾

ترجمه: مادران، اولادشان را تا دو سال شیر می دهند اگر بخواهند شیر دادن را کامل کنند و بر «پدران» است که خرج و روزی «مادران» را بدهند خوراک و پوشاک آنها را به آن طور شناخته شده و بجا.

(این آیه نفقه «زن و کودک» را به گردن «پدر» می اندازد یعنی هزینه زندگی کودک و مادرش به گردن پدر است البته این درباره آن نوع ازدواج دائمی است که مرد قبول می کند تمام خرج و نفقه مادر و کودک را بدهد به شرطی که کار مادر تنها خانه داری باشد و خروج زن از منزل با رضایت شوهر باشد.)

- ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (سوره نساء - آیه ۳۴)

«مردان»، سرپرست و مکلف به امور «زنان» شان اند بخاطر برتری که خداوند به مردان داده است و بخاطر آنکه «مردان»، نفقه زنان را در عقد دائم، می پذیرند»

(و این نوع ازدواج که نفقه کامل کودک و مادرش به گردن شوهر است و خروج زن از منزل به رضایت شوهر بستگی دارد نوعی مدیریت مردان است)

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (سوره نساء - آیه ۲۴)

- اما در ازدواجی که تنها زن برای آمیزش با شوهری در - مدتی معین، عقد ازدواج می پذیرد بدون آنکه نفقه خود را به گردن شوهرش بگذارد، زن آزاد است خودش کار کند و زندگی اش را بگذراند و در خارج شدن از منزل هم نیازی به رضایت شوهر ندارد ولی نفقه فرزندان در هر صورت، به گردن «شوهر» است.

یعنی در اسلام،

۱- دو نوع ازدواج است یک نوع ازدواج دائم است که در ازدواج دائم، زن متعهد می شود تنها به کار خانه داری و تربیت اولاد پردازد و لذا زن طبق تعهد خودش باید عمل کند و تنها به کار خانه داری پردازد و در خارج شدن از منزل باید از شوهرش اجازه بگیرد طبق تعهد خودش. و مرد در مقابل، متعهد می شود که در مقابل این کار زن در قبول کامل خانه داری و نرفتن سر کار، «نفقه و خرج زن و کودکان اش» را بطور کامل بدهد در این نوع ازدواج در مقابل آنکه مرد قبول می کند تمام نفقه و هزینه کامل زن و کودک را بدهد زن هم متعهد می شود که در خانه بماند و به نگهداری و تربیت اولادش پردازد مگر در ساعاتی ک مرد اجازه خروج از منزل را می دهد و در چنین «عقدی دائمی» حتی پس از مرگ یکی از زوجین، زوجی که باقی می ماند از زوج متوفی ارث هم می برد.

۲- «متعّه و عقد موقت» - «در مقابل چنین عقدی دائم که گذشت»، «عقد موقت» است که مدت آن بستگی به توافق دو طرف دارد می‌تواند ساعتی و یا کمتر از آن و یا بیشتر از آن و یا روزی و هفته‌ای و سالی و یا دهها سال و امثال آن با توافق طرفین تعیین شود و زن و مرد، هر دو آزاداند هر وقت بخواهند از منزل خارج شوند و خودشان، خرج خودشان را در بیاورند البته اگر فرزندان شدند «نفقه و خرج فرزند» بطور کامل به گردن «پدر» است.

- البته «زنان مسلمان»، اکثراً و بخاطر منافع‌شان، نوع «عقد دائم» را می‌پذیرند تا هزینه کامل خودشان هم به گردن مرد باشد و بدون نیاز به کار کردن و کسب درآمد، وقت بیشتر خود را با کودکان‌شان بگذارند.

«اگوست کنت» هم که «پایگذار جامعه‌شناسی» است می‌گوید این نوع ازدواج که خرج زن بطور کامل به گردن مرد باشد تا زن، وقت کافی و کامل برای تربیت اولادش داشته باشد با طبیعت زن، سازگارتر و بهتر است تا آنکه زن علاوه بر زحمت حاملگی و زائیدن و بزرگ کردن اولاد نگران خرج زندگی خودش هم نباشد. اما در بسیاری از کشورهای غربی، چنین است که در ازدواج دائم، خرج زن به گردن مرد نیست اگر ازدواج قانونی انجام گرفته باشد وگرنه مرد، حتی خرج فرزند خود را بگردن زن می‌گذارد و فرزندی آن فرزند را نمی‌پذیرد و این بزرگترین

«ظلم به زنان در غرب» است.

که «مرد» پس از آمیزش بدون عقد ازدواج، که در غرب کم نیست، چه بسا، اصلاً فرزندی کودک را نسبت به خود، قبول نمی‌کند اما «مادر»، بخاطر طبیعت و غریزه مادری که دارد، کار می‌کند و خرج خود و کودک را به دست می‌آورد در کنار زحمت حاملگی و زائیدن و زحمت طاقت فرسای حضانت و نگهداری کودک که «ظلمی بزرگ به زنان غربی» است و کم نیستند زنان بی سرپرست در غرب که با نهایت بدبختی چندین کودک از چندین مرد را بطور کامل، نگهداری می‌کنند و «زن»، هزینه خود و کودکان را با هزار بدبختی و کلفتی تهیه می‌کنند «زنان غربی بدبخت‌ترین زنان جهان امروز هستند».

- ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ﴾ (سوره نساء آیه

(۱۱)

- البته در اسلام مردان چون نوعاً هزینه زندگی زنان علاوه بر کودکان به گردن آنها است دو برابر زنان، ارث می‌برند چون اگر فرزند نداشته باشند نصف آن ارث را باید خرج زن‌شان بکنند و اگر فرزند داشته باشند علاوه بر آنکه از ارثی را که می‌برند باید خرج نفقه زن‌شان بکنند باید خرج کودکان‌شان هم بکنند که در واقع، سهم مردان از ارث به کمتر از نصف کاهش می‌یابد اما زن می‌تواند همه ارث‌اش را ذخیره کند و هیچ قسمت از ارث‌اش را خرج شوهر و فرزندان‌اش نکند البته زن در مصرف ارث‌اش، کاملاً فاعل مختار است و هر کار مشروعی می‌تواند با آن بکند اما هزینه خودش و فرزندان‌اش کاملاً به گردن شوهرانشان است.

کسانیکه از «سیستم اقتصادی اسلام در خانواده»، خبر کافی، ندارند مسئله دو برابر بودن ارث مردان را در سیستم اقتصاد اسلامی همچون سیستم سرمایه‌داری غربی، تحلیل می‌کنند که در بسیاری از کشورهای غربی، خرج زن بگردن خودش است و تنها یک نوع ازدواج در آنجاها هست و زن مجبور است تنها به آن ازدواج تسلیم شود در حالیکه در اسلام دو نوع ازدواج است اما اکثریت زن‌ها در نظام اسلامی، آن نوع ازدواج اسلامی که تمام خرج زن و کودک به گردن

شوهر می افتد را قبول و تعهد می کنند که شرح اش گذشت.

- این که گذشت درباره ارث بود اما درباره دیه و قتل، دقیقاً درآمد زن دو برابر مرد است یعنی زنی که شوهرش کشته شده دو برابر مردی که زن اش کشته شده دیه می گیرد و این هم عادلانه است چون نوعاً در «نظام اسلامی»، زن ها، خانه دار هستند و کار تولیدی و کسب درآمدی ندارند و «شوهرشان، تنها نان آور خانواده است» اگر شوهرشان را از دست بدهند باید دیه بیشتری بگیرند تا بتوانند برای زندگی خودشان و کودکانشان خرج کنند و کودکان صغیر خود را بدون تکلف و بدون سختی، به بلوغ و سرانجام برسانند و در «نظام غربی» که چنین نیست کاملاً نظامی، ظالمانه نسبت به زن است.

اما اینکه نویسنده «کتاب نقد قرآن»، گفته است که «کار و فعالیت اجتماعی و تحصیل علوم درباره زنان مسلمان شرعاً ممنوع است» ادعایی بی پایه و کذب محض و بدون هر سند معتبر است بالاخص وقتی ما مشاهده می کنیم که در تاریخ صدر اسلام، «فاطمه زهراء»، دختر رسول خدا و سیده زنان اهل بهشت، کتابی نوشته درباره «معارف و احکام اسلامی» که به «صحیفه فاطمه»، معروف است و در اخبار متواتره وارد شده است و نیز «فضه»، کنیز و خدمتکار فاطمه نیز حافظ کل قرآن بوده و در میان شاگردان امام صادق، «حسنیه» از زنان بسیار دانشمند و شاگردان برجسته امام صادق بوده است و اما نسبت به ادعای

نویسنده «کتاب نقد قرآن» درباره ممنوعیت کار و فعالیت اجتماعی برای زنان، کاملاً گذشت که زن می‌تواند کار کند حتی زنی که شوهر کرده در ازدواج دائم با اجازه شوهر و در ازدواج موقت، حتی کار زن در بیرون خانه، نیازی به اجازه شوهر هم ندارد و در تاریخ اسلام، پیوسته زنان شاغل وجود داشته‌اند حتی در زمان رسول خدا، زنی عطر می‌فروخت که رسول خدا از او عطر می‌خرید و زنان نانوای غیره کم نبودند.

اما درباره «فعالیت اجتماعی» چه فعالیتی بالاتر و مهمتر از فعالیت سیاسی فاطمه زهرا در سخنرانی که در مسجد النبوی بر علیه سلطان و زمامدار زمان خود ابوبکر، انجام داد و نیز دخترش زینب، سخنرانی که در کوفه و شام، در حضور سلطان زمان یزید بن معاویه انجام داد و در انقلاب اسلامی ایران، زنان، نیمی از جمعیتی بودند که در خیابانهای ایران و غیره علیه شاه و امپراطوری امریکا، (تظاهرات می‌کردند) و در زمان رضاشاه هم در مشهد مقدس، انجام داده‌اند و غیره که همچنانکه گذشت، تفکر نویسنده کتاب «نقد قرآن» درباره «اسلام» از «عینک و چشم یک وهابی و گروه‌های تروریستی وهابی همچون طالبان و داعش و بوکو حرام است» که دیدگاههای این وهابیه‌ها و گروه‌های تروریستی، دیدگاه «اسلام واقعی» نیست و هیچ اعتباری عقلاً و شرعاً ندارد و از طرف اکثریت مسلمانان، محکوم و مردود است.

توهم‌اش درباره «قرض ربوی» و
«مضاربه»

- کتاب «نقد قرآن» درباره اینکه قرض ربا، عادلانه است و قرض الحسنه، ظالمانه است ص ششصد - ۶۰۰ می نویسد:

اما آیا «قرض ربوی» واقعاً، همه جا، ظالمانه است و «قرض الحسنه» در همه موارد، عادلانه و صحیح است؟
اینکار که فردی سرمایه‌اش را در اختیار دیگری بگذارد تا با آن، کار کند و سود ببرد و چیزی به صاحب سرمایه ندهد، کاری به شدت غیر معقول و غیر عادلانه است.

ص ۶۰۱

قرض الحسنه در مقیاس‌های بزرگ نه عادلانه است و نه قابل اجراء. بالعکس «قرض ربوی» هم عادلانه است و هم قابل اجراء. تمام کارهای بزرگ اقتصادی در «جهان امروز»، با تکیه به قرض ربوی، ایجاد شده است.

نقد ما بر نویسنده کتاب «نقد قرآن»:

«نویسنده کتاب نقد قرآن» از آنجا که در مورد «اسلام»، «اطلاعات کافی ندارد» متوجه نشده که در «سرمایگذاری»، قرض ربوی در مقابل «مضاربه و مزارعه و مساقات و مشارکت» است نه در مقابل «قرض الحسنه» و در این قراردادهای اسلامی مضاربه و مشارکت و غیره «صاحب سرمایه»، سهم مناسبی از «سود سرمایه» می‌برد و گفته مولف نقد قرآن، مبنی بر اینکه در اسلام، صاحب سرمایه هیچ بهره‌ای از سود نمی‌برد، غلط است.

- «قرض الحسنه»: نوعاً قرض الحسنه به مردمی داده می‌شود که درآمد کافی نسبت به نیازشان ندارند همچون بعضی از کارگران و کشاورزان و بعضی از صنایع جزئی و دستی و بعضی از خدمات که در نظام سرمایه‌داری در بعضی از ایام سال، فاقد درآمد هستند و یا بعضی از نیازهای اتفاقی همچون عیال‌مندی زیاد و یا مریضی و غیره و یا اتفاقات طبیعی و تصادفی، درآمد آنها را در آن زمان، از میان برده و لذا روی بسوی «قرض الحسنه» می‌آورند تا مشکل خود را فعلاً رفع کنند و در آینده، قرض خود را اداء کنند گرفتن ربا از چنین افرادی که موارد عمومی «قرض الحسنه» را تشکیل می‌دهد قطعاً ظلم است زیرا آنطور که خداوند، مقرر کرده است کسانی که سرمایه‌دارند و درآمدشان بیش از نیاز و مصرف سالانه‌شان است علاوه بر آنکه نسبت به کم درآمدها و

نیازمندان، نباید در قرض دادن، ربا بگیرند بلکه باید از مازاد درآمد سالانه‌شان به آنها خمس و یا زکوة هم بدهند به «سادات» از خمس مازاد درآمدشان بدهند و به «غیر سادات» از زکوة و یا از نصف خمس (که سهم امام نامیده می‌شود) بدهند. و نظام سرمایه‌داری که «پردرآمدها» به «کم درآمدها»، هیچ سهمی نمی‌دهند بلکه در قرض دادن به کم درآمدها، هم ربا هم می‌گیرند تا کم درآمدها، فقیرتر شوند و ثروتمندان، پول‌دارتر شوند کاری قطعاً ظالمانه است

همچنانکه ربا گرفتن از کم درآمدها، رفتاری ظالمانه است و گفتار نویسنده کتاب نقد قرآن، مبنی بر اینکه قرض ربوی، عادلانه است گفتاری باطل و غلط است.

- مضاربه، مزارعه، مساقات و مشارکت:

مضاربه و امثال آن مربوط به «سرمایگذاری» است برای کسانی که بیش از نیاز سالانه‌شان درآمد دارند و می‌خواهند از سرمایه‌شان و پس‌انداز سالانه‌شان درآمد جدیدی کسب کنند اینها می‌توانند به کسانی که قادر به کار هستند و در تجارت و تولید مهارت کافی دارند اما سرمایه ندارند، سرمایه آنها را تامین کنند یعنی به آنها پول برای سرمایه‌گذاری در تولید یا تجارت بدهند و در سود آن سرمایه‌گذاری، شریک شوند یعنی اگر سودی در آن سرمایه‌گذاری بود در سوداش شریک شوند اما اگر در آن سرمایه‌گذاری سود نبود بلکه ممکن است در بعضی از موارد آن، زیان هم

باشد حق گرفتن پول مازادی از آنها را ندارند بلکه ضرر سرمایه به ثروتمند میرسد نه به کم درآمدی که به سرمایه‌گذاری برای نیاز معاش سالانه‌اش، روی آورده است و این موجب می‌شود تا سرمایه‌دار به انسانهای بی تجربه و کم تجربه سرمایه‌شان را نسپارند و اگر سپرند ضررش را هم بکشند یعنی خطر ریسک و درآمد آن را درست فکر کنند سپس اقدام عاقلانه بکنند و گرفتن ضرر سرمایه از کارگر فقیر و یا بی پول، ظلمی آشکار است همچنانکه در هر صورت، گرفتن ربا و یا خسارت سرمایه از کسانی که نیازمندان کار ظالمانه‌ای است و نتیجه «گرفتن ربا از نیازمندان و ندادن سهمی از خمس و زکات به آنها» در «نظام سرمایه‌داری»، موجب ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن کم درآمدها و پیدایش اختلاف شدید طبقاتی و بالاخره جنگ میان فقیر و غنی می‌شود که در نظامهای بزرگ «سرمایه‌داری فعلی جهان»، چنین است افرادی از پرخوری و سیری می‌میرند و اکثریتی در فقر دست و پا می‌زنند یا می‌میرند و یا شکنجه می‌کشند و افرادی همچون نویسنده کتاب «نقد قرآن»، این نظام ظالمانه سرمایه‌داری را ستایش هم می‌کنند و نظام الهی را که در صدد رفع فاصله طبقات است و لا اقل «در صدد کم کردن فاصله طبقاتی به تدریج است و می‌خواهد هیچ کس فقیر نباشد» را مذمت و نکوهش و محکوم می‌کند و آنرا ظالمانه می‌داند. در حالیکه طرفداری از «نظام ظالمانه سرمایه‌داری»، کاری جاهلانه و ظالمانه و چه بسا، ضد انسانی است.

توهم‌اش درباره زکات و خمس

کتاب «نقد قرآن» در صفحه ۵۹۳ - در اشکال به «زکات اسلامی»

می نویسد:

«اما زکات اسلامی به چند دلیل غیر قابل

اجراء و غیر عادلانه است:

اول: امروزه گرفتن زکات از محصولات

کشاورزی (گندم، جو، خرما، کشمش) و

دامداری (شتر، گاو، گوسفند) غیر اقتصادی و

غیر منصفانه و طبعاً غیر قابل اجراء است.»

دوم: دهها تولید کشاورزی دیگر که برخی

سود دهی بیشتری از گندم، جو، خرما و

کشمش دارند مشمول زکات نمی شوند مثل ...

سوم: امروزه بخش اعظم درآمد اقتصادی

از فعالیت های غیر کشاورزی است مانند

صنعت.

اما کلیه امور صنعتی و خدماتی که بسیار

پدرآمدتر از کشاورزی اند مشمول زکات

نمی شوند که به شدت غیر معقول و غیر

عادلانه است.

نقد ما بر نویسنده «کتاب نقد قرآن»:

۱- ایشان فرق میان تبعیض نژادی را متوجه نشده و خیال کرده که «خمس» در اسلام، مصداق «تبعیض نژادی» است چون نصف آن به فقرای سادات و خویشان رسول خدا داده می‌شود و نصف دیگر آن، سهم امام است که متعلق به اوصیاء رسول خدا، از عترت است در حالیکه اگر به شرط «دادن زکات» و «خمس» به «فقراء سادات» و «فقراء غیر سادات»، توجه می‌کرد متوجه می‌شد که علت پرداخت آنها، به «سادات فقیر» و «غیر سادات فقیر» همان «ناتوانی در کسب درآمد لازم» است نه «خویشاوندی» و «عدم خویشاوندی» به رسول خدا.

توضیح: اینکه یک دهم اموال مشمول زکات به «فقراء غیر سادات» داده می‌شود و در مقابل یک دهم اموال مشمول خمس یعنی نصف خمس به «فقراء سادات» داده می‌شود و اگر هر کدام به این مقدار نیازشان برطرف شد که همان کافی است و اگر نشد «امام مسلمین» از سهم موسوم به «سهم امام»، فقر آنها را برطرف می‌کند چه گیرنده فقیر «سادات» باشد و چه «غیر سادات»، هر دو به یکسان باید فقرشان برطرف گردد و حتی الامکان، نیازمند باقی نماند.

اما سؤال اینکه «چرا این نوع تقسیم، در اسلام شده»، حکمت‌های زیادی دارد شاید یکی از آنها، این باشد که نسل رسول خدا، از بقیه مردم، مشخص شود تا مردم با دیدن آنها، به یاد رسول خدا، بیشتر

بیافتند و روزگاری نیاید که بعضی در وجود خارجی رسول خدا، شک کند و یا آنرا همچون داستان «حضرت آدم و حوا»، افسانه حساب کنند که نویسنده «کتاب نقد قرآن» چنین توهم کرده است که داستان «آدم و حوا»، افسانه است آنهم در همین «کتاب نقد قرآن اش». اما سهمی هم که اختصاص به ائمه معصومین دارد سهمی نیست که ثروت شخصی آنها، محسوب شود و بعد فوت آنها به «ورثه اشان» برسد یعنی سهم دولت اسلامی است که بعد فوت امام قبلی، به «امام و دولت بعدی»، منتقل می شود آنهم امامانی که منصوب از طرف خدا و رسول اش هستند و نه تنها «عادل» اند بلکه «معصوم» هم هستند رفتار علی بن ابی طالب امام اول مسلمین از اوصیاء رسول خدا، در چهار سال ای که اداره حکومت به دست اش بود نمونه ای از رفتار معصومین در حکومت شان است و سعی می کرد در زندگی کردن و در معاش، پوشاک و خوراک و منزل همچون «کم درآمدترین مردم» در ایام حکومت اش باشد و «امام زمان» هم در زمان «حکومت عدل جهانی اش» چنین است گرچه دیگر در زمان مهدی آل محمد، فقیری در جهان نیست اما چگونگی زندگی کردن مهدی آل محمد همچون زندگی «کم درآمدترین انسانها»، در آن زمان است

۲- دیگر اینکه - نویسنده «کتاب نقد قرآن»، به «قرآن» و «اسلام»، اشکال کرده که «درآمدهای صنعتی» چه بسا بیش از

«درآمدهای کشاورزی» است چرا اسلام از آنها، مالیات زکوه نمی‌گیرد در حالیکه نمی‌داند که سهم خمس از کسانیکه درآمدشان مازاد بر مصرف سالانه‌شان است دو برابر زکات است یعنی زکات یک دهم مال مشمول زکات است ولی خمس دو دهم اموال مشمول خمس است و اسلام در گرفتن مالیات از غیر کشاورزان، کوتاهی نکرده است و از مازاد درآمدشان، خمس گرفته است یعنی دو برابر مالیات زکوة نسبت به اموال مشمول زکات، از آنها گرفته است.

و اشکالات نویسنده کتاب «نقد قرآن» به «قرآن» و «اسلام» نوعاً بخاطر جهالت‌اش نسبت به شناخت «اسلام» و «مجموعه احکام اسلام» است.

توهم‌اش درباره داستان حضرت نوح

«کتاب نقد قرآن»: درباره عدم امکان جای دادن تمام نسل

حیوانات در یک کشتی می نویسد ص ۶۹۱:

سوره هود - آیه ۴۰ ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ
التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ
عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾

ترجمه: تا آنگاه که فرمان ما، در رسید و
تنور، فوران کرد فرمودیم در آن (کشتی) از هر
حیوانی یک جفت با کسانت مگر کسی که قبلاً
درباره او، سخن رفته است و کسانی که ایمان
آورده اند، حمل کن و با او جز اندکی ایمان
نیاوردند.

(برداشت مولف کتاب نقد قرآن) آیه‌ی
فوق می گوید که از هر حیوانی یک جفت نر و
ماده در کشتی نوح، قرار داده شدند که این
امری، محال است.

در طوفانی به آن عظمت، حتی حشرات و
پرنده‌گان هم علاوه بر کلیه جانوران خشکی
باید در کشتی قرار داده شوند تا نسل شان نابود
نشود.

و با توجه به صدها هزار نوع جانور و پرنده
 چطور ممکن است که اینهمه را در یک کشتی
 چوبی، جای داد؟

بعلاوه تحقیقات «زمین شناسی» نشان
 نداده است که در چند هزار سال گذشته، نسل
 حیوانات، در سراسر زمین، نابود شده باشند و
 دوباره از یک نقطه زمین، شروع شده باشند.
 چون باید یک فاصله، زمانی بزرگ زمین
 شناسی، دارای هیچ گونه آثار حیات در سراسر
 زمین نباشد.

بعلاوه پیدایش دوباره کل حیوانات از یک
 نقطه زمین عملاً امکان پذیر نیست.

با توجه به اینکه «قاره های زمین»، توسط
 اقیانوس های عظیمی از هم جدا شده اند عملاً
 امکان پذیر نیست که هیچ یک از جانوران و
 حتی بیشتر پرندگان و کل حشرات بتوانند خود
 را مثلاً از آسیا به آمریکا برسانند و عملاً نباید
 حیواناتی در خشکی های دیگر زمین بغیر از
 محل کشتی نوح، وجود داشته باشند که چنین

نیست بنابراین، «داستان نوح» هم «افسانه‌ای ساخته بشر است» که در اسناد باستانشناسی قبل از تورات هم به آن اشاره شده و تورات هم آنرا، ذکر کرده است.

نقد ما به نویسنده «کتاب نقد قرآن»:

۱- اولاً توجه به فاصله کم میان «نوح پیغمبر» با «آدم ابوالبشر» انطور که در کتب آسمانی، آمده است «تعداد افراد بشر بجز تعدادی انگشت شمار نبودند» که در «روستایی» و یا حداکثر در «شهرکی»، زندگی می‌کردند و خداوند آنها را بخاطر اصرارشان بر الحاد و تمرد از دستور پیغمبراش، مورد غضب قرار داده و مردم «آن روستا» و یا حتی «شهرک» را با سیل به حیات‌شان پایان داده است و معلوم است وقتی قرار خداوندی است که مردم «آن روستا و شهرک» در زیر آب، غرق شوند و نوح برای نجات «خودش و مومنین انگشت شماری که به او ایمان آورده‌اند» کشتی می‌سازد اگر فقط بقدر خودش و ان افراد انگشت شمار، کشتی جای داشته باشد و آنها را نجات دهد و «حیوانات اهلی‌شان» همه غرق شوند پس از ساعاتی که سیل، فروکش کرد، زندگی برای نوح و افراد همراه انگشت شماراش، سخت خواهد شد چون دیگر حیوان اهلی ندارند تا از «شیر و گوشت آن و یا سواری از آنها»، استفاده کنند و لذا خداوند به نوح دستور می‌دهد که از حیوانات هم یک جفت با خود به کشتی ببرد و مقصود خداوند از بردن یک جفت از هر حیوان، همانا، حیوانات اهلی «گاو و گوسفند و مرغ و خروس» است نه «همه حیوانات کره زمین» و نه «حشرات یعنی پشه‌ها و مگس‌ها و پرندگان که سیل به نسل آنها، ضرری نمی‌زند» حتی به

پرنندگان همان روستا و شهرک هم، سیل، ضرری نمی‌زند چه رسد به حیوانات سایر نقاط جهان بالاخص قاره‌هایی که اخیراً چند قرن است که کشف شده است همچون آمریکا که چند قرنی است که مردم آن از «آسیا و آفریقا که سابقه حیات انسان در آنها بیشتر است» به آنجاها، مسافرت کرده‌اند.

مؤلف «کتاب نقد قرآن»، حیوانات اهلی «نوح و مؤمنین انگشت‌شمار» را به همه «حیوانات روی کره زمین و حتی حشرات و پرنندگان» سرایت داده که هیچ دلیلی بر این تعمیم و سرایت وجود ندارد و یقیناً مقصود خداوند تنها حیوانات اهلی «نوح و مؤمنینی انگشت‌شمارش» بوده است و داستانهای قرآنی را آقای دکتر سها، بحدی خیال پردازی می‌کند که آنها را به یک افسانه، مبدل می‌کند که امکان وقوع نداشته باشد.

۲- ثانیاً با اعتراف به اینکه این داستان «اختصاص به قرآن» ندارد و در کتاب «تورات» هم هست و حتی در کتب قبل از تورات هم یافت شده آنرا نقد به خصوص «قرآن»، نامیده است.

در حالیکه اگر کسی «ایمان به خدا و ادیان واقعاً الهی داشته باشد که دلیل کافی بر آنها است» وقوع چنین واقعیتی برای آن «روستا» و «شهرک» هم معقول و ممکن است و هم به تواتر و دلائل الهی کافی، اثبات شده است و نگهداری «چند جفت حیوان اهلی نوح و

یاران‌اش»، در کشتی، ممکن است و محال نیست.

و هیچ دلیل معقول و آیه‌ای از قرآن نداریم که اثبات کند، خداوند بخاطر غضب‌اش به آن «روستا و شهرک» (که حضرت نوح در آن زندگی می‌کرده است که قطعاً در گوشه‌ای از خاورمیانه بوده است)، «همه کره زمین» را زیر آب برده است و همه جانوران خاورمیانه و آسیای میانه و دور و حتی استرالیا و افریقا و اروپا و امریکا را مورد غضب خود قرار داده باشد و نبود کند و این با رحمت و واسع‌الهی و حتی حکمت‌الهی، منافات دارد و هیچ دلیلی قطعی و معتبر تاریخی بر آن وجود ندارد بلکه قطعاً چنین خیال‌پردازی آقای دکتر سها، خیال‌پردازی خلاف واقع بوده است که به قرآن، نسبت داده است همچون بسیاری از نسبت‌های ناروای دیگری که کذباً به قرآن و اسلام نسبت داده و می‌دهد و این دروغ‌پردازی‌های آقای دکتر سها و مولف و مولفین «کتاب نقد قرآن»، هیچ از عظمت و صحت و بی‌نظیری قرآن، کم نمی‌کند.

غرق شدن کفار قوم نوح به مدت چند دقیقه زیر سیل تنها در همان روستا و شهرک، کافی است برای مرگ آنها، حتی نیاز به یک ساعت و یک روز هم نداشته تا لازم شده باشد که یک روز نوح در کشتی بماند چه رسد به اینکه دکتر سها خیال کند همه کره زمین آنهم به مدتی طولانی زیر آب رفته است و همه موجودات کره زمین نابود شده‌اند.

و آثاری از این حادثه در «زمین‌شناسی»، باقی مانده باشد مثلاً

ضعف انسان در مقابل بعضی از حوادث:

(کتاب نقد قرآن - ص ۴۶۷ - ۴۶۶):

سوره نساء - ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ آیه ۲۸

ترجمه: «انسان»، ضعیف آفریده شده است.

سوره معارج - ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِللسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵)﴾

ترجمه: به راستی که انسان سخت آزمند آفریده شده (۱۹) چون شری و صدمه‌ای به او رسد، عجز و ناله می‌کند (۲۰) و چون خیری و خوشی به او رسد بخل می‌ورزد (۲۱) بجز نمازگزاران (۲۲) آنانکه بر نمازشان پایداری می‌کنند (۲۳) همانانیکه در اموالشان حقی و سهمی معلوم است (۲۴) برای گدایان و نیازمندان (۲۵)

«کتاب نقد قرآن» ص ۴۶۷ -

یعنی انسان آزمند آفریده شده است و در

رنج جزع می کند و در دارایی، بخل می ورزد.
مگر نمازگزاران.
آیا واقعاً همه «غیر مسلمانان تاریخ»،
دارای این عیوب اند.

پاسخ ما:

مؤلف «کتاب نقد قرآن»، هرگز متوجه مقصود و معنی و تفسیر آیه فوق نشده که در این آیه فوق، نامی از «مسلمان و غیر مسلمان»، برده نشده است. بلکه با ذکر این سه صفت می‌خواهد، «مومنین واقعی به ادیان الهی و خدا و قیامت» را از انسانهای «به ظاهر متدین اما بی دین و بی ایمان به خدا و قیامت»، را جدا کند که «انسانهایی که ایمان واقعی و قوی به خدا و قیامت و ادیان خالص الهی» دارند در مقابل سختی‌ها، شکیبیا و صبوراند و «انسانهای بی دین و بی ایمان به خدا و قیامت»، در مقابل حوادث ناگوار زندگی‌شان و ناکامی‌ها و امثال اینها، زود نا امید و ناشکیبا می‌شوند و این حقیقتی است که فیلسوفان انسانشناس یعنی آگزیستانسیالیست و پایگذاران روان‌شناسی همچون فروید به آن، اعتراف و تصریح کرده‌اند.

اما بی‌اطلاعی نویسنده «کتاب نقد قرآن» از «معنی صحیح آیات فوق» و بی‌اطلاعی‌اش از «فلسفه جدید غرب و روانشناسی»، موجب شده که هم «آیات فوق» را «غلط معنی کند» و هم «غلط، قضاوت کند». و این آیات نشانه آن است که مؤلف و سازنده قرآن، «خداوند عالم و حکیم» است که در بیش از هزار سال قبل، چیزی گفته که فیلسوفان انسانشناسی و روانشناسی، اینک به آن پی می‌برند.

نتیجہ گیری کلی

۱- از آنچه گذشت روشن شد که عمده اشکالات کتاب «نقد قرآن» به اصطلاح تالیف «دکتر سها»، اختصاص به «قرآن» ندارد و حتی اختصاص به «کتب الهی، تورات و انجیل و زبور و غیره» ندارد بلکه مربوط به «همه ادیان الهی» است چه آنان که پیغمبرانی اولو العزم داشتند و یا غیر آنها.

۲- تنها ۱- توهم «وجود تناقض» در قرآن و یا توهم ۲- «مخالفت قرآن با علم و عقل» و یا توهم ۳- وجود «خطای نوشتاری و امثال آن» است که مربوط به قرآن است که ما از آنها هم جواب دادیم.

البته باید توجه کرد که این «اشکالات سه‌گانه فوق» هم تنها بر مذهب «عامه مسلمین» (که پیرو ائمه عترت نیستند) مربوط می‌شود و اشکالات سه‌گانه فوق بر اساس تفاسیر غیر «ائمه عترت»، اشکال است اما بنابر «تفسیر صحیح» که تفسیر «ائمه عترت» باشد به قرآن، وارد نیست زیرا «اسلام غیر پیروان ائمه عترت»، اسلام خالص واقعی نیست و اشکال به تفاسیر «عامه مسلمین پیرو ائمه غیر عترت»، کم نیست و شیعه هم قبول دارد که در این «کتب عامه غیر شیعه»، تناقض‌گویی و حرفهای خلاف «علم و عقل»، کم نیست ولی این تناقض‌گویی‌ها و حرفهای خلاف «علم و عقل»، به «اسلامی واقعی و خالص» که اسلام ائمه عترت باشد، ربطی ندارد.

و تناقضاتی را که مولف و مولفین کتاب نقد قرآن بنابر تفسیر و فهم

خودشان می‌کنند چنانچه گذشت فهمی از یک آیه قرآن بریده و جدا شده از سایر آیات قرآن است که چنین تفسیر و فهمی، خلاف «روش صحیح فهم و تفسیر» است و نوعی دزدی کلمات است زیرا کلام هر کس را «بطور کامل و وابسته به گفته‌ها و اصول و مبانی همان متکلم»، باید معنی کرد نه بطور بریده و جدا شده از سایر گفتار و مبانی و اصول اش و «چنین تفسیری از یک جمله بریده از سایر جملات و گفتارش»، خلاف تفسیر صحیح و چه بسا، معنی دقیقاً خلاف مراد متکلم را نشان دهد و گمراه کننده است و نزد عقلاء و آگاهان به تفسیر صحیح، هیچ اعتبار عقلی ندارد.

و نسبت به ادعای مولف و یا مولفین «کتاب نقد قرآن» مبنی بر اینکه قرآن مخالف «علوم تجربی» است توضیح دادیم که نویسنده و یا نویسنده گان «کتاب نقد قرآن»،

- ۱- در مواردی، فرق میان «علوم تجربی» و «تئوری» را نمی‌دانند.
 - ۲- و در مواردی دیگر آگاهی بروزشان، ناقص است
 - ۳- و یا آیه را چنانچه گذشت، غلط، معنی می‌کنند.
- اما مقایسه قرآن در بی نظیری اش به کتاب شعراء همچون سعدی و حافظ و مثنوی و امثال اینها نیز مقایسه‌ای مع الفارق است زیرا
- ۱- اولاً هیچ کدام از کتاب سعدی و حافظ و امثال اینها کتاب بی نظیری نیستند که بشر از آوردن مثل آنها، عاجز باشد چنانچه مشاهده

میشود افرادی همچون سعدی کتاب شعری آورده که همچون کتاب حافظ زیباست گرچه زیبایی خاص خودش را دارد و همچنین مولوی و غیر مولوی، کتاب‌های شعر زیبا آورده‌اند اما کتاب قرآن در عین حالی که «شعر نیست در زیبایی بی نظیر است و این هنر بزرگی است» و در عین حالیکه که «حجیم است یعنی یک جمله و یا یک قصده نیست یک کتاب حجیم است، باز هیچ موهومات و گفتار تخیلی و باطلی در آن نیست» در حالیکه کتاب‌های شعراء در عین زیبایی لفظی‌شان پر از توهمات و تخیلات و کم و بیش، حاوی اباطیل‌اند و حتی هیچ کتاب بشری (حتی علمی و فلسفی) در تاریخ بشر یافت نمی‌شود که با گذشت زمان، کهنه نشود و بعضی از مطالب آن، باطل نشود چنانچه کاملاً در کتب فیلسوفانی همچون «ارسطو و افلاطون و امثال اینها»، مشاهده شده که بعضی مطالب آنها و یا غالب مطالب آنها، با پیشرفت علم تجربی و عقل بشری، باطل گشته است اما در قرآن، هرگز تا بحال در طول زمان، یک مطلب باطل، دیده نشده و وجود ندارد و این بهترین گواه بر الهی بودن و غیر بشری بودن و معجزه بودن قرآن است.

- اما ادعای اینکه قرآن، منعکس کننده جو فرهنگی زمان تولد زندگانی محمد (رسول خدا) بوده است که در آن زمان شرک و بت پرستی و دختر زنده به گور کردن و تعصبات جاهلی و غیره بوده و یا ادعای اینکه قرآن گرفته شده از تورات و انجیل است که در «انجیل»

«خدایان سه‌گانه» است که یکی پدر و دیگری پسر است و قرآن آنرا در سوره توحید، صراحة نفی می‌کند علاوه بر آنکه «تورات» هم خالی از تحریف نیست که قرآن به تحریف آن تصریح می‌کند و آنطور که آنرا بعضی از دانشمندان اهل کتاب خودشان، اثبات کرده‌اند و گفتارهای خلاف واقع و نامعقول به سبب تحریف در آن، کم نیست مقایسه‌ای مع الفارق است در حالیکه قرآن تنها کتاب الهی است که هیچ تحریفی در آن صورت نگرفته است و همچنان در تاریخ بشر، کتابی بی‌نظیر است. در پایان از خوانندگان گرامی، تقاضامندم که اگر در این نقد و بررسی مختصر، خطاء و اشتباهی می‌یابند (که نوشتارهای بشری قطعاً بدون خطاء نیست)، اینجانب را مطلع کنند قبلاً از لطف‌تان تشکر می‌نمایم و قصد من هم از این نقد و بررسی کتاب «نقد قرآن»، توهین به مولف و یا مولفین آن نبوده بلکه تنها نقد و بررسی و بیان مقدار ارزش علمی و واقعی این «کتاب نقد قرآن» بوده است.

و لذا برای حفظ اختصار و اینکه وقت خواننده را تلف و تضييع نکنم تنها به مطالب قابل توجه کتاب «نقد قرآن» پرداختم و از نقل «مکررات... و مطالب غیر قابل توجه و توهین‌های غیر مؤدبانه‌اش، به قرآن کتاب الهی و خاتم انبیاء، آورنده قرآن از طرف خدا»، خودداری کردم.

www.alavisereshki.ir

www.alavisereshki.com

لینک کانال تلگرام بنده، در سایت فوق، هست